باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۶۸۳

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۶ د۹۷۸ ۸فا۱/۰۵۱

سرشناسه: -

عنوان قراردادی: [دیوان]

عنوان: دیوان نمکخانه

کاتب:

تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۶ ق

صفحه شمار: ۱۲۵ ص

مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و ترکی ابعاد: ۲۱ × ۱۷ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: آقای سعید مصاحبی توسط خانم میرشاهی تاریخ ثبت: تیر ۱۳۷۳

یادداشتها: ۱. ملحق: حواشی منقوش در اوامر تمن

موضوع(ها): ۱. شعر مذهبی - قرن ۱۲ ق. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۳. شعر ترکی - قرن ۱۲ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. مصاحبی، سعید، اهداکننده. ب. عنوان.

فهرستنگار: رستم‌زاده تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۹

شماره ثبت ۱۰۳۵۰۸
تاریخ تیر ۷۳

آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
اسم کتاب دیوان ... فارسی و ترکی
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۶ ق عدد اوراق
جزء کتب شماره خصوصی ۱۹۸۳
شماره عمومی ۱۰۳۵۰۸ شماره قبض
واقف تاریخ وقف
طول ۲۱ عرض ۱۷ شماره صفحات

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۰۳۵۰۸
تاریخ تیر ۴۳

تاریخ تفحص سنه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۰۳۵۰۸
تاریخ تیر ۴۳

خیالات ما قصهٔ ماتم است
اگر دل پسند احبا شود

چو لعبت نشان پرین سخن درست
همسنی بغنچهٔ پر غم است

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس و حمد مر آن ذات پاک را
کاو را خدای ذکر کند منعم و گدا

هستش وجود لیک نه مانا است بر وجود
هر شیئی را که ظن بری نیستش روا

دارای عادلی که معلق ز عدل او است
لوح و سرادق و قلم و عرش کبریا

روح از عدم بطینت آدم قرار داد
بنمود صورتش رقم مظهر العلا

تخمیرش از رحیق مصایب سرشته شد
غم زد حباب بر سر دل در بصر بکا

از بهر عیش دهر عیان کرد آب و خاک
هم رنگ نه آب و خاک صوت لک الحمد و الثنا

تقدیر او است زورق خاکی بروی آب
توفیق او است بر همه خلق رهنما

هر خط ز خاک سر زند از ابر فیض تست
گر بحر رحمت آن همه اکنون در هوا

بر پا نموده بعروسان هر چمن
هنگامه چو ارد بهشت از سر صفا

هنگامه ساز و حلیه گر اندر میان نسیم
شبخوانها بناله سرودان خوش نوا

شب ماهتاب شعله گردان بزم راز
هر بامکه قرضه فشان دهن بکا

هر گلستان بنکهت مهرت کلاله سای
هر غنچه بر ستایش صنع تو لب گشا

شوک و شجر زروی اطاعت چه در قیام
بر در گهت گرفته کف از برگ شاخها

دامان رحمت تو خطا پوش بندگان
ای وای گر حجاب کرم بشکنی زما

مستغرقم اگر چه بگرداب معصیت
جرم از گدای سر زند از پادشه عطا

شاها بدرگه تو نداریم روی عذر
گر اهل آتشیم بس این آتش حیا

بگریز دار ز چنگ اجل مرد قاصری
راه گریز گو بجز از یک در بقا

گر دستگیر ما نبود دست رحمتت
از گیر و دار حشر نخواهیم شد رها

جای ملاذ ما بجز از درگه تو نیست
هر جا رویم ملک تو یا ارض و یا سما

اعمال زشت و روی سیه دستها تهی
ره خوفناک و جای بلند است مدعا

یارب بخون پاک شهیدان تشنه کام
یارب باشک چشم محبان مرتضا

آنگه که شعله درکات آورد خروش
وانگه که زیر پرده بود فاش و برملا

وانگه که گریه بر دل خود میکند پدر
چون یوسفی پسر بوی دیگر التجا

گردل افتد بخیالات کمالات رسول / کنه وی را همه معبود شناسان محتاج
باعث فطرت آدم شد آل آدم / صد هزار آدم و حوا ست بر آن محتاج
ما همه بندهٔ او شهرهٔ این نکته مسیح / رحمت روح لطفش جانان محتاج
راح روحانی مهرش که بود شهر عشق / با وجودش نبود درد بدرمان محتاج
در سر این مستی و سودا بدرِ حاجت منت / در سلطان بر اشاه و گدایان محتاج
عاشق واله آن مهوش خوش گفتارم / که بگفتار لطیفش لب حیوان محتاج
شهسوارے که زوی نام و نشان میجویم / بوسهٔ خاک رهش را ست سلیمان محتاج
دل حور ا بتمنائے ریاض حسنش / هم لطوبی با قدش روضهٔ رضوان محتاج
بندهٔ حلقه بگوشش از دل مدهوش سروش / خدمتش راست چه منقاد بفرمان محتاج
خاتم جمع رسل شافع یوم عرصات / که مرا او است و جمعیت عصیان محتاج
هر نفس از لطف تحیات سلام و صلوات / بر سولے که بوی هست رسولان محتاج
بعد از عهد نبی می تو انست کسے / بخلافت کند این مرکز ایمان محتاج
والی ملک ولایت اسد الله ولی است / بزم گیتی است بر آن شمع شبستان محتاج
لعن بر منکر مجهول که در مدح علی / بهر جلبت یدبران جو سان محتاج
وانکه محروم ز کار یر زلال هستی است / بسر آب عدم کوه و بیابان محتاج
چند گویم ندهد فرق زرد آهن را / بکف مختصران است چو عمیان محتاج

آن سری مضجع و مهدش که بد آغوش نبی / بر سری بود که شاهان جهانبان محتاج
بگنبه بر اوج سنان داد چو ماه مشعل‌ها / جسم اندر گل و خون بر سر غلطان محتاج
گشت چون نور خدا مرحله پیما سوی شام / شد ره ظلمتیان بر مه تابان محتاج
چند میرفت ز مرصاد سران شهدا / بر سر نیزهٔ هر یک ز غریبان محتاج
صحبت فرقت صغرا بعلی اکبر بود / کے برادر شدم از وصل بهجران محتاج
شامیا بزانه اسیرم که مدام از غم تو / مانده‌ام شام خوشی را بهمین نالان محتاج
دل چو مشتاق کنارت که سرم بی معجر / سایه راست بر از زلف پریشان محتاج
چون سر پاک حسین تاج سر مجلس شد / اثر اسم بسر ابردهٔ خندلان محتاج
بریخ هر یک ازآن سلسله با آنچه ز شرم / در فلک چشم ملک بود دبیران محتاج
خیزران گفت که کار از ستم دست یزید / شکل فتاد شدم بر لب و دندان محتاج
خون تر بود در آن لب مگرش بحیات / گاه شد چوب ستم کز لب پیکان محتاج
بحطرف پرده نشینان حریم عصمت / که حریم تن جهان بود بر ایشان محتاج
یک بیک چون در شهر ا ربیکر شد ظلم / منتظم شد همه بر گوشهٔ ویران محتاج
کودکان از مسافات ره وادی شام / چشم بر چه آب خوش از سوز مغیلان محتاج
قصه شرحی است که گنجد بخیال / راه تقریر بلند عقبه بیابان محتاج
یا رب آنانکه شد از آل علی مهر گسل / وانچه گردند قالب ابدان محتاج

حرام است بر من می انبساط | که بی انبساطم بود این بساط
می فتنه در کار رندان چرا | بیا زار صهبا فروشان چرا
لباس تجمل زتن بر کشید | که تنخواه کبر است و دور افکنید
چرا دل که دم زد ز کبر و ریا | بترس آن کند دعوی کبریا
حقیقت درین عالم ای نیک نام | نباید پس از وی شدن شادکام
گرش غیر ازین است وا بر دلت | که عاشق نه‌ای نی دوا بر دلت
نداری یقین از خرابات پاک | که فرداست خوش مضجعت مهد خاک
برادر مترس از وداد حسین | که بیرون نباشی ز یاد حسین
بنال از پی ناله خون درون | ببار از ره دیده چون سیل خون
بکانون دل کن جگرها کباب | گزین شور غم آه پر دود باب

چو غرقی درین بزم غم کن فغان
که خاک سیه بر سر خود فشان

تمت الدیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

چه چشمیست دریا بین با مردم مقابلرا | ولی مردم نمی بینند کمان دارن ساحلرا
حدیث وحدت آمد در میان جسم خونریز | یکی هشیار میباید کند بیدار غافلرا
دلا غافل مباش از خود که بیخود باش با خود را | بدانی نیک بشناسی کمال ذات کاملرا
همین دیر از دنیا هزاران عالم از آدم | که در هر عالمی دارد تماشای شمایلرا
بوحدت خانه اقدس چشم دل بگشا | بپرس از روح رحمانی یکتائی مسائلرا
غلط گفتم که روح از روح اول تربیت دارد | زنفسش جویم استمداد خلاقیت مشکلرا
چگویم هرچه گویم بهتر از این هست گر بندی | همین کافیست عاقلرا زبان بندیست جاهلرا
مجو یک شیوه مردی نداری درد بیدردی | که با شرط جوانمردی بباید رفت منزلرا
بیاموز عشقبازی را ز بلبل شاهباز را | مقامات مجازی را که عاشق چون شود گلرا
سراغ از گلشنی دارم حدیث سوسن و بلبل | حکایات گل و بلبل زدستم میبرد دلرا
چو بلبل در سر گلها لهای العطش دارد | که راه آب می بندند مظلومان مقتلرا

اشاره بمعراج نبی

یوسف از صحبت ادکرد فراموش ز دل | قصهٔ چاه همی صحبت پیرا هن را

هیچ دل در طلب باغ وصالش شب روز
چون تو پر غنچه بخند حسرت کل چیدن را

کو هر نام تو شد تاج سر دفتر ما | دیده پر آب کند در نظری کو هر ما
بجز از نام تو ذکری بزبانم نبود | بجز از دوست ندارد سخن دیگر ما
حالیا خیمه بصحرای محبت زده ام | که خدا داند از این پس چه بر آید سر ما
شاد خرم نروی راه خرابات چه سود | که مغیران بر دارسیم و زر و زیور ما
شمس در بوتهٔ عشقت فرآرد وجود | زیر پا مانده نه بیند یکی خاکستر ما
شور مولا بسر ما شر و شور دنیا | دست بر فتنه کشاید چکند در بر ما
حشر اگر دست شفاعت کنی از عرصه بلند | جهت قند تماشای دم محشر ما

اینچنین آن مقبل آزاده دل از روی نیاز
چنگ پر غنم زده بر دامن پیغمبر ما

قلعهٔ امن و امانت آستان مصطفا | نیست افسوس از برای آستان مصطفا
بر گدایی و غلامی آنکه نازد بر درش | هست تا یوم النشور اندر امان مصطفا
پاکباز نشاید هست آنکه با او آشنایست | زین هوا جو بشنوید آید ز بستان مصطفا
چون قدوم پاک وی شد مجلس آرا | کرد نور حق تجلا در زمان مصطفا

ترک فلک بجلوه دید آن رخ ما بهار را | کرد بساط مقدمش چهرهٔ آفتاب را
گفت ندیدم این چنین خال و خدی بدلبری | پرده نشین تو و قمر بفکند از نقاب را
رخصت غمزه کرد به خدمت کون حسن را | سر بکف آورد ز در خانه قبا سب را
در شب راز مجلسی گفت چه شرح معنوی | دست طلب مدامن لطف شد انتخاب را
قطرهٔ قلزم کرم شست نوشتجات غم | و همه در چه عدم غرق شد انتخاب را
کی مه کوکب و فا محرم سرقاب کنی | نیست بجز تو مصطفی درکه مستطاب را
حکم مقصران ترا فرصت جاودان ترا | مژدهٔ شهر بنده ده مملکت خراب را

هر بدست کو هر کنج عطاست بر غنما
نعت حدیث عشق کن تاج سر کتاب را

ابو صال تو شرف بارگه گردون را | طلعت حسن تو مهتاب شب تار و نرا
با خبر کس بسر کوی محبت می نرود بد | سر خود در تخت مگر خاک جنون افزون را
چنگ بر دامن لیلای محبت چو زدم | وارث ملک شدم بادیه مجنون را
می بیابد شرر عشق تو اظهار شهر آب | جو بداز رخنه بر دو دکند جیحون را
هر دل از وی که بهمراهی خود برد نشان | رفت سر بست ندید آتش دیگر کون را
سیر جو گیسوی تو چند بر اندیشه وصل | گوشه ها غلغلت دوش من دلخون را
وقت آنست که خطرایه بدوش اندازم | پیش گیرم ز فراق تو ره هامون را

تکر بشیوهٔ آزادگی بباید رفت — که ست می توان زد در آشنائی را
کرم به بنده نوازیست گر فتوت او — ندیده دیدهٔ ژولیده بی نوائی را
ز تربت قدمش بین عذر سلطانی — که میزند ضرران تو تیائی را
چه خوش فکنده مصور ز کلک صنع تمام — در آن نزاکت رخ طرح دلکشائی را
زباغ خلقش اگر بگذرد نسیم بهشت — دگر نمی طلبد جنت بقائی را
هلاک کفر بود گر مصمم تسخیر — زبان شود در و دیوار آنجائی را
غزا که از تن اعدای دین گردد پاک — مبارزت کند از عرصهٔ غزائی را
خدا برایت علی بچه تا ز عرصهٔ عرش — به بین جلوه که رخش خود نمائی را
علی شنسم که بغیر از علی نمیدانم — چه قطب مرکز لاهوت کبریائی را

خوشا بحال تو پر عشقنسم که دادهٔ دل خویش
بدست عشق بقائی چه عشقنسم فنائی را

عشق بلائیست شدم مبتلا — ذوق بلا میکندم این بلا
از می عشقت حیات وجود — فرقهٔ عشاق نگردد فنا
نعمت از آن به نبود کر خدا — آنچه دلم خواست مرا شد عطا
ظلمتیان تشنه آب حیات — کاین همه سیراب ز جام بقا
در بر شه قدر گدائی بدان — دیدهٔ رندی بجهان در کسا

اشاره بر رؤیای این درویش خاکساری مقدار در که جلال حضرت بوسے

دوش گفتم که کسی نیت کند یاد مرا — کی رسد سابقه سالار بفریاد مرا
سر بیالین غمش منتظر وصل دو چشم — کنج ویرانه بدامن عالم آباد مرا
شکوه های زبس از کوکب خود میکردم — صنمی داد بشارت دل ناشاد مرا
که لکدکوب سپاه غم هجران برخیز — کفن یکقطعه برات از کف خود داد مرا
صبح خیزان بود آگه ز پس پرده صبح — کز غم و درد و الم کرد دل آزاد مرا
چه عجب با کهی بود چه خوش هنگامی — کو چنان صبح سعادت که دگر یاد مرا
شب ظلمتم این روی سیه شد مهتاب — طلعت مهر جمالش برخ فتاد مرا

دفتر عشق که پیر چشمهٔ بیهوده تعلیم
پر غما داده عبث درد سر استاد مرا

بیا مشرف بشرح عشق ده ترتیب دیوانها — که بگشا ز آن بگمراه طریقت راه برها
ز مکتب خانها جز قیل و قال کودکان نامد — سرود عشق در گوشم حدیث کعبه جانها
خداوندان راز اندر نظر رندانه میکردند — اگر رندی تو هم مگذر بتو می کنج ویرانها
رقیب آماده در کارش دلی در عاشقی باید — که بی پروا بود آنکه بکام از کام ثعبانها
بود شهری که میخانه چه حاجت مسجد و منبر — چرا میخانه شد معبد برای پا گدامها

عاشقان زازل رسم شد آیند ردوفراق ... نخواهند نه بخشد و نه سپارد جانرا
وربدست آورد از لطف دل درویشی ... نبود عیب شهها سلطنت سلطانرا
گر کسی مصحف رخسار تو بیند شاید ... تا ابد ترک تلاوت کند او قرآن را
خسته درد فراقم ز در وصل چرا ... در کشم پای تا بزم در ما ... ن را

پر غم آن عاشق بی مهر و وفا هر که نیست
باز دارد سر از این خاک در رب فرمانرا

ساقی بگیر دست من رو سیاه را ... بنمای راه چاره در پادشاه را
ده ز آب خضر دولت جرعه نم ... در خشک سال هجر طراوت گیاه را
دل بر ندارم از تو گر از خنجر سم سر رود ... چون وصل جم همت نه سرو کج کلاه را
مفلوک عشقم از دولت چرا کشم ... پای طلب که منظلم غزه جاه را
بار دوی شه رم سر بکشم پیش اگر نهی ... بخشید کام مرحمت این خانقاه را
زین بیشتر تو در سر قهر از منت مباش ... قهر خدیو دست به بند دسیاه را
ما هیچ کرده همه را در غم فراق ... زان تیره خاک مهر چشم سیاه را
دارم هزار شکوه ز گردون بخت ... بیچاره کرد کرده ادشاه را
راه گریسته غم ازش چه بر دی ... فرصت دمی نمیدهدم شغل آه را
پر غم گنه دیار عدم کرد اختیار ... در نیت شرح حال دل بی گناه را

١٢

نماند بر سر زینب نشان مقنعه ... که ساتری کند آن زلف عنبرسا را
بمقتل کودر ذات هر خدا نشناس ... ولیک فرصت زاری نماند صغرا را
بجا که دست ستم میرسد عنادار جنیت ... جدا کنند ز گل عندلیب شیدا را
چو دختران نبی تا هنوز کس نشنید ... یکی اسیر کند دختران ترسا را
ندید مادر دهر اینچنین غم فرزند ... خدا دهاد تسلی بتول عذرا را
بخواب خوش عجب از سر گرانی اکبر ... که زنده داشت بهر شب سپید بیضا را

زمادری که بود پر غم دلش پر داغ
سؤال کن دل و احوال ام لیلا را

اشاره بماه پر ملال محرم الحرام

دلا نوید ملالی رسید عالم را ... که گشت عالمیان غرق بحر ماتم را
بناله های جگر سوز خود مهیا کن ... زناله ده خبر گریه چشم پر نم را
ندیده چشم جهان اینچنین غمی هرگز ... که میبرد ز کف دهر روز خرم را
بغیر کسوت نیلی بدو دمان علو ... چه جمره بیت ملوث مسیح مریم را
فلک رهی که ندارد بدر گه لاهوت ... شرار جور تو بگرفت عرش اعظم را
بفتنه بازچه هنگامه کرده بر پا ... که داده رد غم عظما مسیح مریم را
پر از ملال دل انبیاست کز غم گشت ... قرار دل حوا و صبر آدم را

١٣

نتوان گفت که دارند خیال سپهر	حامل کرسی و لوح و قلم و عرش حجاب

هر نسیمی که پیام آورد از ملک عرب	خبر قتل حسین میدهد از راه صواب

گفتمش دامنت از بوی غم گلشن غم	پر بود گفت که کند است زبانم بجواب

بلبل از صحبت سنبل شده صد مرحله دور	غنچه در فکر گل افسرده گل از حسرت آب

تا توانی زره دیده بندای پر غم

سیل اشک بسوی سدره آل تراب.

انخستین این که ساقی بود باش بوتراب	آه آه اید دستان جان تشنه داد از قحط آب

انخستین این که مهدش بود دوش مصطفا	کز جفای شمر بی سر خفته در مهد تراب

انخستین این کلاه کیسه اش شبنم بود	خون حلقوم سبز نقشش شد بر آن گیسو کلاب

انخستین این که شد تخت جلالش تار و مار	بسته شد بازوی اطفالش بزنجیر و طناب

زهره گردون بسر چون شجر زنگ بسب	ظلمی بر جوانا تا محو از نظر شد قیاب

عرصه خاک شد از تخلیط خون بر خلق تنگ	راه امکانی نماند از چشم خونبار سحاب

تا که امام سپهر آمد صدای جبرئیل	کشته شد سلطان دین آثار ایمان شد خراب

باد ویت اندر عزای وی بسر باید زدن

پر غم این قانون حکمت را بیا موز از ذناب

نبال در غم آتش بسپهر رسید حساب	که بر غم دل بی چاره چاره دریاب

زبینوا خبر دل گذار می شنوم	که قصه های عجیب اما جوابی غریب

شه مدینه برافشانده دامن از یثرب	گرفته دامنه دشت کربلای غریب

عجب تر آنکه زهر سو در آیدت بنظر	بجز ز دشمن جان نیست آشنای غریب

کجا روا است بیک تن هزار خون شام	مگر بمذهب ما نیست خونبهای غریب

ز قحط آب زبان در دهان میشکر دید	که در هر سرزمین عطش داشت صد بلای غریب

بگرد شمع غمش آل پاک می نشست	مجال گریه ندادند در عزای غریب

بجز حسین غریبی نداده کسی	هزار جان گرامی بود فدای غریب

طبیب جسم دلش را ره علاج نیافت

که شک چشم تو پر غم بود دوای غریب

دلا بدیده خبرده نمانده وصت خواب	که درگذشت عزا داراب و غم زنصاب

گرت دامنه نه حجاب شعله غم	زسوز ناله وحشی و جن و انس و دواب

محراب شش جهت افتاده شور و نشور	بجنبش آمده بنیاد عرش چون سیماب

بپاش بر سر خود خاک روز عاشورا است	بباز خون جگر راه دیده را سیلاب

اگر ردی تو مپرس آن مسیح خون آلود	عزیز کیست که گیسو ز خون نموده خضاب

بنوک نیزه سرش جلوه میدهد چو ماه	ز شرم ماه محرم نشسته زیر حجاب

گهی بدیده غلطیده خون کند در خاک	نظاره بر تن عریان گهی بدجله آب

١٦

فی المراثی

شنیدهٔ که حسین هر بلایی بر سر داشت — ندیدهٔ که بلای ز نوک خنجر داشت
شنیدهٔ ز جوانان گذشت در ره دوست — ندیدهٔ که چو یوسف علی اکبر داشت
شنیدهٔ که سرش تشنه شد جدا از تن — ندیدهٔ که ببالین شمر کافر داشت
شنیدهٔ کفنش گرد خاک و صحرا بود — ندیدهٔ که بغل آب و خون حنجر داشت
شنیدهٔ تن پاکش بخاک و خون غلطید — ندیدهٔ که پر از زخم تیر پیکر داشت
شنیدهٔ بسرش نوک نیزه شد بالین — ندیدهٔ که ز خاک تنور بستر داشت
شنیدهٔ که سکینه بشمر گشت اسیر — ندیدهٔ که ز سیلی نشان منظر داشت
شنیدهٔ که دو بازوی نازکش بستند — ندیدهٔ که نه چادر بسر نه معجر داشت

شنیدهٔ با سیران خرابهٔ پر غم
ندیدهٔ که نه غمخوار و نه برادر داشت

اشاره بولادت رئیس العاشقین ابی عبد الله عبد الله الحسین عم

دلم ز داغ مصیبت چو لاله رنگین است — دلی که داغ ندارد چه قدر سنگین است
هزار نفس که بجنبد بذکر یاد حبیب — وجود پاک وی چون عماد چوبین است
بدان سری که بود مستقیم در میثاق — ز خون صلّت ذرات تاج زرّین است

١٧

بستند راه آب بگلزار احمدی — چون گل ز قحط آب پریشان شد اهلبیت
دور از حمیت علوی که بدشت غم — در گوشهٔ کبیر مسجد ویران شد اهلبیت
خاموش شد چراغ شبستان مصطفی — آنگه که شمع بزم غریبان شد اهلبیت
آل زنا بکام خوش اندر حریم عیش — اما اسیر درد شهیدان شد اهلبیت
آه از فراق تازه جوانی بکربلا — ژولیده مو دریده گریبان شد اهلبیت
گویم چه در مصیبتش از درد چون شدند — کز داغ نامرادی وی لاله گون شدند

اشاره بمصیبت شبیه پیغمبر جناب علی اکبر علیه السلام

در باغ خلد حضرت خیر النسا گریست — خیر النسا گریست و ارض و سما گریست
پشت حسین و قامت شیر خدا شکست — جبرئیل گشت نوحه گر و مصطفی گریست
با مصطفی از دیده سرشک ملال ریخت — برخواست شورشی که همه انبیا گریست
ز آشوب رستخیز قیامت حاملان عرش — نوعی نمود ناله که عرش خدا گریست
گویا بدشت ماریه شد محشر آشکار — ز احوال اهلبیت شه کربلا گریست
بگشاد زلف دختر زهرا الصدفغان — لیلا کشید صیحه و زین العبا گریست
تا آن جوان پسر خبر مرگ خویش داد — اهل حرم بخیمهٔ ماتم سرا گریست
آرام دل نماند بمادر ز اضطراب — کز سوز آه و ناله او ماسوا گریست
حسن وداع شاه شبه پیمبر خطاب کرد — کی دوستان فراق دلم را کباب کرد

زین بیکسان کرامیم اندر نظر مدار — اینان که هست عترت پاک پیمبر است
نصرت دعای خیر تو همراه بر من است — چون کار نصرت تو ز تائید کبریا ست
تحصیل آب اگر نکنم منتظر مباش — دل بی‌قرار در طلب حوض کوثر است

دلشاد مرا اجازهٔ کوی وصال کن
چون دور میشوم ز حضورت حلال کن

در پشت زین چون بوقار آنجوان نشست — جانانه ز هر طرف بتماشای جان نشست
دارم عجب که مادر نامهربان چسان — بی شمع حسن و دلبری جانان نشست
شهباز وار بال و پر از اوج زین کشود — خیل زغن بزاویهٔ آشیان نشست
هر یک بقصد یوسف حسن پیمبری — چون گرگ در کمینگه دی کوفیان نشست
پا بر رکابش از ره تسلیم در تنش — هر چند زخم خنجر و تیر و سنان نشست
یکسو هوای گرم بیابان کربلا — یکسو سواد شور عطش در زبان نشست
با جسم لخت لخت توان گفت کان جوان — از نطق باز مانده زبان در دهان نشست

میراث حیدر آن نور تابناک
دامن گرفت دست تهور که حیف پاک

گفتا کنون ز ما جماعت بکام ماست — صهبای خوشگوار شهادت بجام ماست
شوق جمال مصطفی برده دل ز کف — بوی وصال مرتضوی در مشام ماست

گفتند نیستش بجبین از کجا بود — گفتا همین بس بر نو خوانش است
گفتند در جمال با احمد بود شبیه — گفتا همان علامت نام و نشانش است
گفتند کس ندیده بجبین اینچنین جوان — گفتا که دل اسیر خم گیسوانش است
گفتند بسته خال سیه راه قصر حسن — گفتا که چند هندوی پاسبانش است
گفتند وه چه غمزه چه ابروی دلنگار — گفتا که تیر طرز نگه در کمانش است
گفتند ورنه نادر روی نیست در حیات — گفتا چرا اسیر غم جاودانش است
پر غم ز خشر پیم مباد است مرغ دل — تا کنج آشیان جبین آشیانش است

فی المراثی

شاها مسرت که شورش رزم هوس گرفت — صد بوالهوس سبیل وفایش و پس گرفت
گردی چنان مباد رسد از کاروان خلد — دشمن سراغ کوچ ز بانگ جرس گرفت
هر چند در رکاب تو بودند سر بکف — بنگر که سد راه تو آخر چه کس گرفت
آن زخمها که لاله وش اندر تنت شکفت — مرهم ز نعل و میخ خیول و فرس گرفت
هر گل که بوی گلشن زهرا میدهد — گر آب چشم حسن طراوت ز بس گرفت
دم در کشیده هم بخیالت خریده‌ام — نوعی که در قفس نتوان یک نفس گرفت
چنگال شاهباز ملال از عروق جان — زینب حمام مراد در قفس گرفت
داغ خیمه که بلشکر غم داد هست ولی — آتش ز سوز دل همه خواهر چو خس گرفت

پر غم از غربت سر منزل وی پرسیدم | گفت هر جا بجهان گرد حقیقت است

فی المراثی

فدای تو باد این من دلخسته نیست | که تر ز اشک خون شده دامان آستینت
بهر جا زدی خیمهٔ استراحت | سپاه بلا خیمه زد در کمینت
ترا گرچه شد جور بی حد ستم‌ها | ببین احترام غم دل نشینت
دم آتش چو بریان دلم روی آتش | بنازم بمهمان عزت گزینت
نباید سر بی تو در تن نباشد | که نوک جدا شد سر نازنینت
ترا درد دل از داغ گهر گران شد | هم از پا نشاند آن قدر آستینت
لوای چشم دین را سرنگون شد | که پا بر زمین آمد از صدر زینت
فغان از دمی با تن پر جراحت | گرفتند اندر میان چون نگینت
فغان از دمی تشنه کامان | برافروختند از عطش قوم کینت
فغان از دمی میزدند از عداوت | گهی بر لبت ترکه بر جبینت

کند رخنه گر اشک خونین پر غم
همه لاله میروید از سر زمینت

عاشقان را ز ابر این شور هوای دگر است | همچو بلبل که هوا جوی نسیم سحر است
سرخوش جام است از سر و جان میگذرد | حکم آن باده چنین است نه حکم هنر است

آتش درد بسی بر من بیچاره زنند | در دل جانم من آتش که شاید حطب است

پر غم ما تا سر زلف است نگار این همه شب
آه گرمت شرر افشان بفرق شهب است

ساقی قدحی ده که جانم ز شراب است | امشب دلم از دغدغه خون است و کباب است
بی وصل تو چشمم نرود تا بسحر خواب | آسوده خوش آینه که در بستر خواب است
ای پیک صبا هست گرت تازه پیامی | ده مژده ز آن حضرت جانم که ثواب است
از بخت نیابم مددی بار گران شد | هر یک ز رفیقان سفر پا برکاب است
در دست ستم امشب ز بس از ناوک محنت | شب تا بسحر چشم من و تیر شهاب است
کاهیده نه من در غم هجران وصالم | افسردن هر گل رخ از این هجر شباب است
ایدل مدوان توسن اندیشه بر آن سوی | تفسیر غم و درد تو صد جلد کتاب است
در حسن عبودیت ما نخسم عمار کو | بارش طلبیدن چه درین ملک خراب است

پر غم مددی خواه ز بهرام سعادت
غافل مشو این مسئله آتش و آب است

هزار ایشوح مدیح کنم بر صفحهٔ رویت | نیابم محرمی کوییم ببوسد خال هندویت
امید محرمی دارم ندارد دل تهور را | معاذ الله از آن مژگان تیر و چشم جادویت
کشم بر دیده خاک مقدمت چون تو آیی هر دم | بیفشد سایه گر بر سر مرا زان سرو دلجویت

آه از آندم که کشد هرکه زد امان مرا | داد خواهی کند از ما نه طلبکار من است
آه ازین غزلت دنیا که چرا خواه نخواه | میبرندم از دنیا رسانیکه نگهدار من است
ناله‌ها میکشم ابد و شب نیم غ در هجر | مردم شهر بشبها همه بیدار من است
گردن از طوق محبت که مرا جلوه نماست | در بر خلق چو ترسابت و زنار من است

شعر پر غم نه خوش آید بطبع شعر است
غرض از لطف تو باشد که هوادار من است

غمزه‌ات بر سر من سر و پا افسون است | چو کسی کشته خنجر بکفت پرخون است
دیگرم خنجر مژگان مزن ای داغ فراق | همچو زلفین شهیدان دلم پرخون است
زلف در کنج بناگوش نگر دیعت | که دلی برده بتاراج ملال افزون است
نکته هست در آن مصحف رخ خال سیاه | مینماید یکی سوره قران نون است
تیغ ابروت که در مشرق حسنت چو هلال | یا که سرمشق جمال از قلم بیچون است

پر غما شعله عشق مپندار حقیر
عقل و اوهام درین کار ز سر بیرون است

میکاهم ازین غصه که درد تو فزون نیست | میسوزم ازین درد که سوزش ز درون است
هر طعنه ز مردم کشم از چشم تو پنهان | افتاده کیم محضر از دشمن دون است
در گردنم از سلسله زلف تو زنجیر | ترسم همه گویند که از راه جنون است

مگذار سر آستان غنچه‌ام از صحبت فراق | بگشای غنچه لب معجز نمای دوست
اعراض اگر چه میکنم از فرقه مجاز | شور جنون نشسته بسر در هوای دوست
مگشا دراز بسان ای دادگر بروی | یارب طلای دوست نخواهم وفای دوست
افیون پر خطر همه گویند جانگزاست | یارب انگبین کف جانفزای دوست
خواهی بخوان کریمان صلا زنند | یکبار زن بگنج محبت صلای دوست

پر غم ترا ز طعنه اغیار شکوه چیست
باید نمود صبر و کشیدن بلای دوست

اگر خدای جهان آفرین خدای من است | ز قیل و قال رقیبان چه غم برای من است
مرا حدیث مخوان از مسیح و عاد و ثمود | نه اهل دیرم و زاهد نه ماجرای من است
رضوست غلغل ناقوس و صحبت قوس | نه طرف غیش نسیم نه مدعای من است
فدای چشم تو ساقی دم تحمل نیست | بیار باده که سرمایه صفای من است
اگر چه درد فرقت مرا فکنده ز پا | بیا که آمدنت نقد خونبهای من است

بپر غم تو شبها نمانده راه گریز
بلای عشق تو در دشت کربلای من است

برخیز ساقیا که عجب وقت فرصت است | می در قرابه ریز که فرصت غنیمت است
بوی شراب و دود کباب از من خراب | در کار نیست لاف تقدس حکایت است

به پرغمت که زجا بوس غم رسید خبر
دگر ز غصه قدش بست دیده روشن

امان امان کنم دامن حبیب برفت
مرا که دست درین کوی غم غریب برفت

در تعیش و شادی بروی بست مرا
دلی گشاده در از طعنه رقیب برفت

به بستر غم هجران فکنده خون جگر
ز دیده حسنت و درمان من طبیب برفت

به بست بال و پرم را بریان فراق
بگلستان غمش کرد عندلیب برفت

نبی که خلد برآمد ز شوق وی بظهور
چو ناشکفته گل از کام بی نصیب برفت

رنجت نامد دست پر غم از نظر
ترا فکنده به بندی و بیر عجب برفت

گفتم بفلک سال تو گو بند قدیم است
گفتا سخت چیست مرا دو عظیم است

گفتم ز مرام دلم ای پیر خبر ده
گفتا همه اسرار پس پرده مقیم است

گفتم که بود با دل ایمن زفنائی
گفتا که دلی بر حرم عشق حریم است

گفتم که غم هجر مرا حاشین کرد
گفتا که چنین غم بدل فقر ندیم است

گفتم حذر از آتش آه من مسکین
گفتا چه حذر آتشم آباد جهیم است

گفتم که حرام شب و روز از غم وحدت
گفتا که مکن شکوه خداوند کریم است

گفتم که بیکر روح دو قالب نشنیدم
گفتا که دو گیتی همه محتاج حکیم است

دستم رها شد از سر دامان همگنان
راه گریز گور بلائی که در سر است

زخشی که دوش رفته بتر پیچ میرود
یکپا بسوی صومعه یکپای بر در است

کو نصرتی که کام تهور نهم به پیش
کو جرئتی که تیغ اجل در برابر است

بر تسم مخازن کرم از لطف کو بدست
پر غم که با وجود تو محتاج دیگر است

گرچه زنم پی غیار عبث بود عبث
چهره بر تافتم از یار عبث بود عبث

دور از لعل تو فراموش نمودم زخیال
خوردم از جام دل آزار عبث بود عبث

در هر میکده را میزدم از چشم تو دور
من کجا بود چنین کار بود عبث بود عبث

ز جفا قت تو وفای دگران بستم دل
جرم خود میکنم اقرار عبث بود عبث

گاه مهجوری و گه شادی و گه ناشادی
گاه در صحبت دلدار عبث بود عبث

سرخوشم از باده غفلت بجهان کردیدم
بجز از من همه هشیار عبث بود عبث

توبه ساقی که گنه کردم و بد کردم و بد
باز میگویم و تکرار عبث بود عبث

عیب خود میکنمت فاش ندارم شاها
در گناه خودم انکار عبث بود عبث

او لوء وصف تبان گشت که بر رشته غم
بی تو باقی همه اشعار عبث بود عبث

پر غم افتاد به بازار هوس دادکف
هر کرا مکدر شهوار عبث بود عبث

عقل اگر حکم تعقل نکند باکی نیست / مشنو از نفس نصیحت که وقیح است و قبیح
بجز از عارض دلدار درین دهر فنا / منگر بر رخ زشتی که قبیحست و قبیح
راه تقریر زبان را نتوان بست ولی
پر غنا نیست ترا نیروی الفاظ فصیح
بیا بشنو حدیث یار فرخ / حدیث یار را گفتار فرخ
اگر خواهی بسر بستی دو گیتی / بگیر از دامن دلدار فرخ
متاع عاشقی گیرند و بفروش / نباشد اینچنین بازار فرخ
درین فرخنده سال نیک سامی / بنوش از باده گلنار فرخ
نباید دادن از کف ترد ماغی / بهار گل درین گلزار فرخ
مشو در غفلت از گلبانگ اسحار / بیاموز عشق را اسرار فرخ
ندانستی ندانستی چه گفتم / از آن سر مست و خوش رفتار فرخ
نظر بر ماه نو بر غم حرام است
بجز زان مصحف رخسار فرخ
هر گز آن سرو کدام است ببالای تو شوخ / منت در خلد برین سوده همای تو شوخ
کلک تقدیر که معمار شد از لطف حسن / هم خط قدرت از آن صفحه دیبای تو شوخ
نیست کس قابل این کسوت خوشی که برید / در خیاط محبت بسراپای تو شوخ

۲۶

دیده در دل از غصه وصلم نگران / بدتر از درد چنین غصه درمان دارد
محرم مهر طبیب دلم امروز آمد / کم شو ای درد ازین غمکده مهمان دارد
گرچه جان میکند اغیار من و دوست / ترک جانان نکنم تا بقفس جان دارد
کس نمیگویدش این رسم مسلمانی نیست / همه گویند مروت بمسلمان دارد
بر سر شیخ شباهنگ ز گل می نرسید / که مرا آنچه ز اغوای گلستان دارد
چکنم چون بنشینم بسر صحبت گل / هر گل از سخریه بر من لب خندان دارد
پا بعالم کند آنکس که بر غم اقبالیست / عرضه مور ضعیفی بسلیمان دارد
پر غم اندیشه مقصود ترا خواهد گشت
عشوه هائی که در آن خسرو خوبان دارد
روزگاریست مرا مژده رخانان نرسید / یا گدا را خبر وصل ز سلطان نرسید
این همه شرح غم از خون جگر میدهمش / خلعت وصل من از در که احسان نرسید
چاک پیراهن گل می نرسد دست نسیم / نکهت یوسف گم گشته بکنعان نرسید
دل ما بید و وی از سوز فراقت کباب / ز رسم از صبر بسوزانم و مهمان نرسید
جان بلب میرسد ای یار مسیحا نفسم / دیر فرمود برین خسته هجران نرسید
چه طراوت بگل اندازیچه با دشمال / بر سر زلف عروسان گلستان نرسید
راکبان ستم افتاده بجولان چه شور / شورشین افگن میدان بمیدان نرسید

۲۷

روز خوش را بمن از سیر جنت در نظری | ورنه باشد ز شب تیره بتر خواهی کرد
گر بود قصد تو خون ریختن از دست فراق | سیل خونست سر شکم چه دگر خواهی کرد

خاک عالم بسر پر غصت آروز بود
که برآئی ز سفر بار سفر خواهی کرد

سجدهٔ تو مرا صبر گران خواهد شد | روزگارم همه با آه و فغان خواهد شد
عاشقان حسرت دیدار تو در ابر عیان | تا که آن عارض خورشید نهان خواهد شد
بی تو گر بگذرد این زندگی دهر مرا | قامت راستم از غصه کمان خواهد شد
پای رهوار قوای شه بنود گر بمیان | تا ابد دست تظلم بمیان خواهد شد
شهد کام همه بی شهد و صفا شد ز غم | اشک خونین می جرعه کشان خواهد شد
درک لذت کس ازین جام محبت ننمود | پیر اگر نو شد ازین باده جوان خواهد شد

آه از آن مرحله کز ملک ستیز غم
سبزهٔ دانهٔ فعال عیان خواهد شد

نه بهر کسی میسر بود عشقبار باشد | ز نقیب خرقه پوشان مگرش جوار باشد
دلش آبگینه باید جگرش دو نیمه باید | ز حوادث تکلف نه در احتراز باشد
نتوان نمود بی اصل جدید را مجسم | بتو ذات وی نمایان بسر گداز باشد
نه بطاعت و نه علم و عملست عشقبازی | نه برهد و پارسائی و نه با نماز باشد

دور لعل تو نشان داده ز میکده را | هر که بنهاد قدم گفت ازل با موجود
دل با دل لب گفتار تو خون شد پر غم | گر درون می شنود صحبت داود

در فضیلت شب قدر

مخواب رحمت جان آفرین میبارد | که طایران فلک بر زمین میبارد
نشسته زاویه گیران بخانقاه رضا | که آب دیده ور آستین میبارد
هلال فرخ ساقی خمیده بر شب راز | شبی که می بسر از شمین میبارد
ز شعر لب ساهوس اگر این تفرح | چه خوش تبلخ مذاق انگبین میبارد
متیمان مجرد لبی بدرد شان | ز شرم فته و آب از جبین میبارد
شنیدم این سخن از منهیان فیض امشب | بدامن همه در ثمین میبارد
عجب مباد که اندر میان بزم سئوال | غبار غم باقالیم دین میبارد
چه بر صحایف ام الکتاب دور از چشم | شراره ها ز دم تیغ کین میبارد
چو قطرهٔ مطر آید دست خون کجا شاید | ز طاق ابروی حبل المتین میبارد

مباش پر غم ازین بذل و غم غافل
شبی بود که همین و همان میبارد

این چه سیلابست که باز از ره چشم گذرد | بی جهه خبر دلش از چشم دمادم گذرد
دانش تر زبد ایج چه نسیم در کجاست | بر مشامم همه بوی گل ماتم گذرد

خوش آن زمان که رسید از گستران هر یک　　بقعر دل عقوبت بر آورد فریاد
خوش آن زمان که دهد جلوه در صف محشر　　صفوف آل پیمبر چو شمع بزم معاد
خوش آن زمان که اسیران سر برهنهٔ شام　　قدم بعرصهٔ محشر نهند دل ناشاد
خوش آن زمان که سر از خاک غم بر انگیزد　　بدان دو شاخه و زنجیر سید سجاد
خوش آن زمان که در آن کشور یکش شه مظلوم　　نشان دهد به نبی جای خنجر فولاد
خوش آن زمان که بدیوان لایزال آرند　　عروس را بسر نعش قاسم داماد
خوش آن زمان که رسد نالهٔ سکینه بعرش　　که در میان من و شمر حکم باید داد
خوش آن زمان که تماشای انتقام حسین　　کند سپهر بود در مقام استشهاد
مترس اشک بصر بر غم آبروی تو شد
که عزت تو کند آبرو مدام زیاد

سطر اول اعداد اسماء مبارکهٔ خمسهٔ النجبا علیه السلام

به جمیل محجبات بنور یزدان بود　　ز آبگینهٔ قدرت نما نمایان بود
سپهر دست تطاول گشود در روزی　　که وقت صنعت یغمای ملک سلطان بود
کس آنچنان نشنیده است خاندان جلال　　چه خاندان که بر او چشم دهر حیران بود
ستاره که ز مرصاد دیده کرد غروب　　چو در بی‌ثمن از گنج غیب سبحان بود
غیر طره و فاز من عروس دیر تجی　　که مهر دشت کرش بند زلف خوبان بود

بسوی کرب و بلا عزم بست عترت حیدر　　بهم قطار ز ام تبه شد چو لؤلؤ گوهر
چه حسن در پس هر پرده بود مهر جمالی　　جمال و صفوت هر یک بنه سپهر برابر
به پیش محمل هر شاهزاده سرو خرامی　　که در یمین و یسار در یسار مهر منور
چه پیش و پس چه یمین و یسار محمل زینب　　نبود غیر مراقب بجز ز قاسم و اکبر
چه بود جان مزین بهم چو سلسله پیوند　　چه کاروان حشم با جمال زینت و زیور
علم گشاده و عباس نامدار همی گفت　　که طرقوا بود این کاروان آل پیمبر
شه مدینه در آن موکب جلال تو گفتی　　که ماه جلوه دهد در میان انجم و اختر
فغان ز قصهٔ روزی که پاسبان و نگهبان　　بعترت شه لب تشنه شد گروه ستمگر
شکستن قد زینب شکست داد بهر غم　　چرا خرابه نشین گشت در فراق برادر
شنیدهٔ ستم شام را ندیده بر غم　　مپرس حالت تقریر نیست بر من مضطر

اشاره بکیفیت راهب خوش طینت در راه شام

شبی مهمان راهب شد سر سبط پیمبر　　بر آتشه دیر خود را داد منزل آن نکو منظر
ولوح شب گذشت آمد خوش اقبال خوش طینت　　چه دید از هر طرف آنکه عیان شد شور محشر
یکی گوید حسین جان خاک غم شد بر سر عالم　　یکی گوید فدایت باد این زهرای دل اخگر
یکی گوید حسین نوک سنان شد بر سر بالین　　بران سر بستر و بالین بود این سینهٔ حیدر
شنید از جای خود آن گبر خوش اقبال برخیزد　　بسجود گفت این چه سر است ای خدای خالق اکبر

مقصود اگر ز دیدن دیدار وصل نیست — محمود در اچه عرض کند بر اباز ناز
عاشق نماند سر بکعب آید بکوی عشق — خنجر کند بعجز بی احتراز ناز
کو تاجدار سلسلهٔ ناز پرورے — صبح و مسا کند باسیر حجاز ناز

پر غم ز دست شه کر زینت تربیت
بی هوده چیست این همه چون شاهباز ناز

دلا باتش درد هزار ساله بسوز — چو عندلیب شو از هجر گل بناله بسوز
ز سپهر بر افروخت شمع ما شاد — بیا بحال سمندر درین شماله بسوز
کنونکه حلقه زد از هر طرف بدور تو غم — پریده رنگ چو مه در میان هاله بسوز
درین بهار گل افسرده ز دست هموم — مدام از اثر داغها چو لاله بسوز
کشید دست ستم فرعه بر صف عشاق — تنت بگلخن جانسوز شد حواله بسوز
تا بس از رمی آتش حجاز غم پر غم — که رخنه بر جگر انداخت یک پیاله بسوز

اشاره بفتنهٔ ابلیس لا فنیس در میدان کربلا

شیخ ضلال شد شجر آن اساس — بنگر چه فتنه ساخت بهامون پر هراس
از گلخن فساد بر افروخت شعلهٔ — شد در سپهر بیضهٔ خورشید چون نحاس
انگشت را ز روی عجب در دهان گرفت — کاین مست عشق بر انه پریشان بود حواس
پروانه نیست لیک چه پروا ز سوختن — دارد ز عشق شعلهٔ چون شمع بی لباس

۳۲

بقلعه که نشینی امیر و سالار رشش — اگر گداست مکن تکیه بدیو ارشش
بهر که می توان نسبت کند ای داد — مگر کسی که بود در حقیقت انکارشش
بر انکه تیغ هدایت اثر نمی بخشد — بضرب شست بباید نمود بیدارشش
چه ایتلاف من و بالبوس ترساکیش — که احتراز دی اولی بود ز دیدارشش
گدای پیر مغانم فدای پیر مغان — که پیر میکده با شد خدا نگهدارشش
فکنده در قدمش چهره پریشان حجند — عجب مباد شوم عاشق دگر فتارشش
غم از صراحی دل چیست بشناسد اگر — حریف مرحلهٔ عشق چشم هشیارشش
ببرگ نیست دی آمده که کج بین است — ز شست چشم کمانداز باد پر خارشش

بجانانه اسد آمد ستاره پر غم
ز لطف حق اسد امد شد مدد کارشش

هر کس بخدا خواهد اگر بنده خویشش — در مصطبهٔ میکده شرمنده کند خویشش
زانو شکند خاکره پیر مغا نرا — در خمکده خادم پاینده کند خویشش
در تقویت عشق بود حکم مسیحا — تا روز بقا با قدحی زنده کند خویشش
پیغام گر از عشق دهم خسته دلا نرا — در هر شب ظلمت مه تابنده کند خویشش
غبار ره تو ترسم از انکه بصرصر — چون مرغ بجهان پراکنده کند خویشش
مقصود من از صحبت معشوق رضا است — هر از یکی بالب خنده کند خویشش

۳۳

چو کان لعب زخم را چون کوی در میان شد
سر هر که پیش میبرد در کار از جنبش

دست از کرشمه خوبان خوبست باز دارد
پرغم تمام شد عمر از انتظار جنبش

کس ندا چه کردم بدل مضطر خویش | بچکم خاک ندامت نکنم بر سر خویش
پای گستاخ نهادم بدر کعبهٔ عشق | می بخردم بجز از جور و ستم در بر خویش
دادم از دست عنان خرد از نا خرد | جا بخز ارادم آخر لبی و ساغر خویش
بر من این شهره چو داست زنخریم آباد | مالک الملک نه غافل بود از کشور خویش
آب از زم بر رو می چکد از سوی خطی | شرمسارم ز شهنشاه کدا بر در خویش

پرغم از روز سیاست چه غم او را که مدام
بر لب ماهون تا سیم و زر خویش

دوش میدیدم سر از فرط حجاب افکنده پیش | تاب گیسو داده در زیر نقاب افکنده پیش
عاشقان را دل بباد فتنه خواهد داد زلف | چون حجر راند رمیان شیخ و شاب افکنده پیش
طاقت هجران مرا نگذاشت از ضعف الجوان | چیست تدبیر اینچنین بار عتاب افکنده پیش
عشق بر ویرانه دل زد قدم آباد شد | وه چه خوش بنا درین ملک خراب افکنده پیش

صدمه کوی محبت قسمت ما گر بود
پرغم از لطف است ما را انتخاب افکنده پیش

۳۴

داستان از سر غوغا مرا زین پای جسم | مست بر سوی خرابات از کرمانم بکش
دامن وصل از کفم بیرون شد نصافی بده | داغ هجر جاودانی بر دل و جانم بکش
قابل درگاه سلطانی ندارم تحفه | خود از احوال خود در بزم شاهانم بکش
پرده بی پرده کی مشکن بر سوائی مهر | باک کش در بر صحرا آشنیانم بکش
پرغم از بی ابروئی نقش در دو بسته شد | پیشتر زین نقش بدنامی بدیوانم بکش

فی النصیحه

کسیکه بار ندارد خدا بود یارش | که خاکساری بی شور به ز آثارش
زبان به بند ز نامحرم ای اسم عشق | که در زبان دلش صدق نیست گفتارش
متاع خود بکف دزد هیچ کس ندهد | ز جان و دل بود از مستقیم در کارش
بسوی گوشه گزینان برای صحبت راز | کسی که بی خبر آمد مکن خبردارش
جواهر است کف آورده درین بازار | بکوش تا نفروشی بجز خریدارش
عنان توسن عقل از کف مده بکسی | پیاده تا ز دی جهد کن نگهدارش
زمانه سیرت حال ترا نه پندارد | تو هم بدیده یکانگی مپندارش

بدل ملول مباش از نصیحت پرغم
ترا اگرچه خوش آیند نیست اشعارش

من مست می پرستم مردم پرست سرخوش | گر جام عیش غفلت شاه و گدا ست سرخوش

۳۰

ز فعال نبود آب ز صفوف احیاد | چنانکه میرود از هم بروی نار رصاص
ز شور کش مکش آن روز کس نخواهد یافت | بجز رزور که سلطان بی نیاز مناص
بیا بمیکده ای شیخ هفت شد مشغاد | ترا به قلزم صهباد می کنم غواص
چنانکه در نظر آید مرا نمی شاید | بسن وسال شما خنک و مطرب ورقاص
بمی بشوی حدیث ثلاثه صوفی | بکوشش تا سر خود کن زفیق و قال خلاص

بخیز نیند بر غم مکن فراموشش
زختم سورهٔ توحید و سورهٔ اخلاص

اگر خدای پرستی بغیر راز چه فرض | اگر هوای پرستی برد یا زچه فرض
بجو بهشت تو اگر مید هند خلد برین | خدا یراد گراین طاعت و نماز چه فرض
گر عمادی بداری بجا مع الانوار | زحول روز جزا بیم و احتراز چه فرض
خیال کرده تر احرم حرم وصال | زشاه عشق دگر رخصت و جواز چه فرض
زکامرانی خود دم زند اگر محمود | دلش چو باده خون از غم ایاز چه فرض

بجوی وصل حقیقت بیار م ای ترغم
که شدن بشاهد مجاز چه فرض

تیغ وصال گر زند سر چه احتیاط | عشاق از صدمهٔ دلبر چه احتیاط
دل کسب ذوق میکند از جرمهای دوست | گر جور دوست بر من مضطر چه احتیاط

وگر مرا بکشی نیستم بجز تو رضا | که در جنازهٔ من دیگری کند تشییع

هزار پر عنبر سیم اگر زیر خاک پای تو شد
زر نهان نبود احتیاج ما بر تیغ

آه از دمی که گشته شود عمر را چراغ | ساقی لبالبی کند اندر کفم ایاغ
شاها بجز زخاکدرت مأمنی کجاست | صاحب دلی نمیدهد از جا بجز سراغ
درویش را یاد وطن کی بود روا | در غربت انتظار نشستن بسیر باغ
بلبل هزار نغمه سراید بگلستان | در سمع نا سرور غریب است بانگ زاغ
غربت فریب داد فراموش شد وطن | گر شور و شور دهر دمی نیست فراغ

پر غم تر است صدمهٔ معشوق عذر خواه
کاندر دلت ز آتش هجران کشیده داغ

بیا که بی تو ندیدم ز شیخ و شاب لطیف | لبت چو آب حیات از گل و گلاب لطیف
کف نوال تو از برگ نسترن باریک | که پست پای تو از صفحهٔ کتاب لطیف
دل از کرشمه و قهر عتاب خوشدارم | بقیم عشق تو شد ز قند آب لطیف
زخنبش نفس آئینهٔ جمال بپوشش | که هست روی شما از حباب آب لطیف
تکلمی که ز شوق لبت خیالم کو | ببر نشسته هوای می و کباب لطیف
من از کجا بکف آرم که دامن تو بود | ز پردهٔ بصر خلق به حجاب لطیف

ز صهبای عشق از خورد شیرخوار — بیکجرعه گردد گرفتار عشق
ز تسنیم جنت ننوشد کسی — خطی تا نباشد ز سالار عشق
کمان ندارها تیر باران کنند — هر آن مرد باشد گنهکار عشق
درین شهر آیا هوا دا زنیست — مرا میکشد این کمان دار عشق
همه شیر مستند عاشق کشان — مشو غافل از مست و هشیار عشق
نباشند غافل ز هشیار و مست — که بی محتسب نیست بازار عشق
مرا گر زبان قطع گردد رواست — بهر نا خرد کردم اظهار عشق
نباشد بجز درد بی شک خطاست — خبر دادن از علم اسرار عشق

چه شد پر غم انشوح مه طلعتم
که پا در کشید از شب تار عشق

اشاره باحوال قیامت

ترسم من آن روز که این کاخ معلق — یکباره فرو ریزد در خاک چو زیبق
سکان تراپی کسلد بند هم از بند — مستغرق دریا شود این مجمع زورق
ترسم من از آن روز که ارواح که ارواح — کوهان ز گران تا بگران باد مطبق
ترسم من از آن روز که امن زده سافی — می ریزد و خالی شود این بزم زرو نق
ترسم من از آن روز شود با همه ذیروح — نیک و بد فعال را جباد محقق

دردو غم زمانه مرا احتیاج نیست — کاین است در سرای آشنای دل
گر با عتاب میکشدم هیچ حرف نیست — آن سر بریده باد نداز د بلای دل
آن دیده کور باد که مخمور عشق نیست — یکبار نقد عشق دهد خون بهای دل

پر غم متاع شعر ببازار بد نماست
در چین مشتری چه کند ماجرای دل

مطربا چون لعب نیست ترا مثل و عدیل — به از ین نیست دعا عمر شما باد طویل
رو سفید از حرکات و سکنات تو شدم — در بر مجلسیان هیچ بیاشی تو ذلیل
هر که بد خواه کرد هیچ بکام — هر که شد پرده در از عیب ترا باد ذلیل
مرد بدخواه بد است پند برد هر که — چاره نیست بخیل است بخیل است بخیل
کس باغیار بگوید که تمنای تو چیست — عشق دارم بجمالی که جمیل است جمیل
شربت خلد برین است مرا قوت روح — هست معجون شفا بخش به بیران علیل

پر غم از جام محبت همه نوشید بگو
عافیت باد بنوشید سبیل است سبیل

صبح و مسا چو عندلیب این همه ناله میکنم — از در شاه خواهش لطف نواله میکنم
شور وصال در سرم شاهد عشق در برم — بر دل خصم میکشم داغ چو لاله میکنم
لاف زدو نیست منزلم خار بچشم مدعی — هر نفس از درون دل تیر حواله میکنم

دست طمع بشهد لب یار میکنم — زان ماه وصل توقع گفتار میکنم
آن نرگس مست خفته که هردم بیک زبان — ازخواب نازلحظه بیدار میکنم
عقد ازسرم پریده بیاز ازعاشقی — لعل سخن نثار خریدار میکنم
عیب وخطای خود که بباید نهان نمود — با هرکسی که میرسم اظهار میکنم
ازرشک تیغ تیز زبان درکشیده ام — درپای گل مقاتله با خار میکنم
درکارزار جنگ رقیبان زهر طرف — دلتنگ جستجوی هوادار میکنم
هرگز چو من ندیده کسی مرد بی شعور — مقتول خویش شهره بازار میکنم

پرغم نشسته عشق بمهمانسرای دل
غمخانه را پر از گل اشعار میکنم

اشاره برؤیای دیگر مؤلف کتاب

دوشش یاران اندر مقصود دلم بگشادم — همه درد وغم هجران برفت ازیادم
من کجا بود درِ رحمت معبود کجا — باز کردم بقدح وین وبمی دل دادم
ساغر چند گر آن مشرب زرینه زدم — مست دریای خم از ذوق جهان افتادم
جام دیدم چه خوشش افرحت مرا فتح وصل — علم ثانی عجب آموختم از استادم
بگر امشب چوکبا هم بیابان فراق — آه از آن ندم وزد آن زلف دهد بربادم
آنچه گویم غلط وهرچه بنالم بیجاست — فی الحقیقت ز غمش هردو جهان آزادم

دیشب ازخواب نمیخواستم وزنده شوم — درجهان بازکه برگردم وپاینده شوم
کس تعرض کند از کوثر وتسنیم بهشت — خویش با آنکه همی ساقی وکوشنده شوم
حالت مستی خود بیخود از این سر چه گذشت — که زدنیا دنفس دور زبد کننده شوم
کرد ساقی بمذاقم شکر آن شربت مرگ — من هم این عهد نمودم که بوی بنده شوم
رفت با شورش رؤیا همه ایام خوشم — کان محال است دگر با لب پرخنده شوم
روز وشب درطلب دامن وصلم عجب است — من دیدمش در انطالع فرخنده شوم

پرغما چون کشد اینعشق گدا سلطانرا
عاقبت ترسم از آن مفلس وشرمنده شوم

میندانم محبان دوشش فرخ خواب میدیدم — وبا خودرا به بیدار زمی سیراب میدیدم
من آن صبح سعادت را من نفر خنده تماشا عز — کجا یابم دگر خویش اندر آن در آب میدیدم
رحیق سلسبیل از کف که میلغزید و میلرزید — بسی اندام خویش از رعشه چون سیماب میدیدم
چه جای دلگشا گویم گزو به کوشه جنت — ز جنت منبع انهار از آن سیلاب میدیدم
که میزد شیر و شکر از پیرهن مشرب — دل صد پیوا غرق اندر آن گرداب میدیدم
بنود اندر نظر مانع بجز آن طلعت ساغر — در و دیوار را روشن تر از مهتاب میدیدم

زبان تقریر را از غم ببند این نکته پنهان کن
گرا گویم بکی در خلوت نواب میدیدم

در بام ار تر انظری سیر باغ حسن | هر گز بدل نمیکند رد باغ جنتم
با سایهٔ وصال تو گر مور احقرم | در بارگاه اوج سلیمان حشمتم
درویش رو در روی ملامت مکن سؤال | خلوت نشین تخت سپهر ولایتم
منکر با شک حسرتم این بست رسم عشق | خوش دار دل که غرقهٔ سیلاب رحمتم

پر غم بهر دو کون تمنای دل بود
غیر از حدیث عشق نخواهی حکایتم

ما مسلمان سر ریخته خاکی بسرم | که بحالم همه گریند و ز خود بی خبرم
ما عجب عاشق رندیم هوی وصال | هر دو دیده از خاک سرشک بصرم
داده ام دل بکف دختر کیتی بچه عقد | جلوهٔ ترک حقیقت شده محو از نظرم
پیش از آن کلج خرابات مغان جای من است | از کجا مژده به بتکدهٔ دل بیرم
همچنان بچه ترسا نشد اندر بر دوست | قرب درویش بوسد دم شمشیر سرم
کردنم بسته بزنار تغافل تا کی | بکن از فرقه زنار سخن بیشترم

پر غماد امن ساقی منه از دست طلب
بجز آن دادرسی نیست رجای دگرم

می ده دیده ز احادیث نی کنم | بنیاد جام و بزم پر از عطر می کنم
دانی که نی چه نغمه سرود این اشاره بود | زنهار تا قضا آتش جهات وی کنم

بر زبان ای نطق زین پس نام دیگر را مبر | در برم ای لب بجز شاه عشق آغاز کن
شاهباز دو تیم بر سر نشیمن بست لیک | مرغ وصلم پر گشود ای مرغ جان پرواز کن
قدر سلطانی است اجر صبر مهجوری دهند | عاشق بیچاره را ای بخت کمتر ناز کن

زین تجشمهای عشق ار بار داری انفعال
پر غما برخیز کامی چند نه اعزاز کن

برفت عیش بر آمد بهار ناله و فغان | رسید ماه محرم عزای شاه شهیدان
دمید صرصر تند زوال بر سر عالم | فرو نشست بدریا بخون سفینهٔ خشمان
بعرش خالق اکبر اساس تعزیه برپاست | فلک نشسته بماتم ملک بدیده گریان
از آن زمان که ز دستش فتاده پرق عباس | علامتش بکف خلق عالم است نمایان
سبب چه ریزن همه بذل کلاب واجبان | بریده تشنه سر شاه دین بلشکر عدوان
گرفته شیخ و صبی دست هر کرچه قیامت | طلب کند همه خون علی اکبر عطشان

فکنده رخنه بسی سوز ناله بر دل پر غم
زند ز دیده برون موج دیگ سینه سوزان

آنکه نهاد پا برکاب وفا حسین | کرد از مدینه رو بسوی کربلا حسین
گفتا قضا لطیفه برو گفت رو قدر | در قبضه دو خصم اسیر جفا حسین
امشب زد ورگردش گردون دون فتاد | مشغول شد بعید غم نینوا حسین

برثریا تا بثریا ملکت در جن و بشر — نوحه خوانست ولی نیست زماتم بیرون
زلف چون ظلمت شب کرد پریشان جبریل — معجر نیلی بسر بسته عروس گردون
ناله‌ها چیست برآید ز عزاخانهٔ عرشش — یقین است عزادار خدای بیچون
یا حسین ابن علیم بدلم مونس شد — مددی بخش که جهان بود از ما ممنون
قابل ذکر مصیبت نیم ای بنده نواز — لطف فرما دل سوزان و طبع موزون
کی مرا فکر سخن شعر و غزلخوانی بود — ذکر غم کرد بلیلای محبت مجنون
فتنه براه محبت بکن ایدختر زال — کشتهٔ عشقم و مجنون محبت
جای دارد بتمنای وصالم شب و روز — گرپس پرده درآید نه خونخواه اکنون
پر غماحق شور و کندآ ز روز وصال — با همه عاشق سلطان عدالت مقرون

زعارض ایشه خوبان دمی نقاب افکن
نظر بخاک قدومست فکن زعجز مراد

بزیر طنطنهٔ مستعار را منظام — شرار آتش هندی و انقلاب افکن
امام مدبر شهر ار سر سریر انداز — شراره در جگر نایب مناب افکن
رذر دو صل برافروز جام شیخ وصبی — چنانکه آتش آهم ز التهاب افکن
شکر بساغر لعل بساز درد آمیز — خوش آن مرا سر و پا در خم شراب افکن
بر شتهٔ زلفت به بند بگیر نم — که زخم زده نگارم کمی زتاب افکن

۴۲

ساقیا دور سپهر بکجیب است اینزمان — کاین عهد عهد ناصر دین است دوستان
زآن آب روح پرورم ابروح جان من — ده ساغری بمهر شهنشاه کامران
پیرون کنم ز دل غم زیر سپنجرا — در عهد کامرانی جمشید آسمان
می ده بپرس نام و نشان از وجود من — هی ده بگیر خورده به بی نام و بی نشان
عین و چهار عین کز دطبل آز جل — شاید بنام ما زند این دیر خاکدان
طرف از قرون صنعه جمشید جم نیست — کاوس کیقباد و کیومرث همچنان
نی نی نشد پسند خرد مثنوی این خیرا — پیش از رباط نیست که دنیا بکار وان
ساقی بیا که زد بتبسم اشارتی — ها تف کی خرد دش زخش بی عنان
در جلوه گاه دیر فنا رخش جان بتاز — دانی بهیچ کس نشد این پیر بد گمان

پرغم ز زمر عشق کرست بشت اشتباه
گیتی بکام پیر مغانست در مغان

بیا بیا بفدایت چنانچه جانان — کز غمی در سر خنکست با دل ویران
خیال‌هاش برافکن چو دوش عرصهٔ دل — گرگشت گوشهٔ آسودگی مرا زندان
بیار باده که شرف زند شبر غیبت دل — رقم بمرگ من اندر سر اچه پنهان
بشاعری کن ایا این ربیع فارغ البال — بخش جرعه زیر و فضل خویش احسان

۴۰

مرزا بره که سبروا ایها العشاق لیلک | زیر لب گوید که شربوا ایها المستغفرین
شاهدان طاق طارم جرعه ریز و جرعه کش | ساقی روحانیان چون حلقه بر گوش و کمین
ساقیا باز افتای زر نقد ارایست حوز | پرنوافشان سر برآورد از چه مشرق زمین
شد و لوح شب مبدل بر بلوح بامداد | زد مغنی ارغنون ناکه ز صدر او لین
اشربوا العسر فان فیه جیوا بالصواب | لیس فی یوم القیمة حسرتا للشاربین

پر غمازین گردش کردون مباش اندر عجب
هست در انگشت قدرت حلقه گیتی نگین

کجاست ساقی آسوده کانملک پناه | دهد ز ساغر آتش مزاج بی اکراه
بجام عکس جمالت کر افتد ای بت زیبا | بود بکام می تلخ انگبین آنگاه
تو باز اگر صنما دلنواز من باشی | شراب مرگ نتوشم ز دست هر بدخواه
زمان زمان غرورست کس نمی شنود | حکایت صنم خوش حدیث می صد آه
طریق میکده کم شد بسی ز راه عرا صنم | بیا بیا که بگیر از کف من کمراه
حصار امن و امانست مصر روم آباد | ز طعن ملت کنعان نه بیم غرقه جاه
حریف بیدل و بی معرفت خری ماند | که مدت همه عمرش جویده باشد کاه
خلاف مذهب ما گرچه کافرستان است | هزار بار به از غازلان این درگاه
بحکم آنکه کسی نیست همدل و همجان | بود در شعله عشق شمه آگاه

خوش سحالت که هر بار ازمحبت بود | نقد جان در قدم دوست ثمن ریخته

خاک بر باکی بسر ریزد دیر غم تو دلی
شک سازنده صحرای ختن ریخته

امید دست جاودانه شرف افتخار خواه | اعزاز و افتخار ز کردگار خواه
زان شیر باش باد کران آیا رده | شیری مباش کز دگران اعتبار خواه
ای نور چشم هیچ نیرزد به نیم جو | ز نیدیر خاکدان نبوی رهگذار خواه
هر بسته نکته ایست در بعالم افتخار | هر ترش رضا حسب کرم ذوالفقار خواه
بگذر ز فاجری بطلب زهد و شاعری | فیضی ز بیر عشق بلیل والنهار خواه
بی هوده آه وزار ز مقصود کی رسد | بیدل قرار عاشقی از بیقرار خواه
میخانه چون روی بسهالت قدم منه | با عجز بر میکده را دستیار خواه
در عشق کرده تا بنود خنده کی شود | خود ساز هم پیاله مگر شرمسار خواه

پر غم ز نید بیهده خاموش باش بس
زین عزلت و خموشی و عز و وقار خواه

مراد مطلبم امشب از پیاله تو | که مهر هم ز کف ساکنان هاله تو
طمع بخدمت سلطان اگرچه کستاخیست | فروتر است ولی زین طمع نواله تو
لباس زاهد پشمینه پوش وراه نشین | نکاح دختر بکر سینه ساله تو

دل در فراقی فتاده ساقی   ز انجام بانی زآزاح بکت رد
قد تو طوبی مهر تو دلکش   روی تو تنها چشم تو جادو
خورشید رو باکت چشم جویا   سلطان ما را احوال ما کو
ما را آنچه کردیم اندر عنا بے   این کردن ما آن تیغ ابرو
ما محکم کنیم مطول   منی تقبل بگویت بیگو

برغم چه پرواز بن خاکبو سے
بریده کور ابن ابیت دار و

ز درد و غم اندر خم دبو سے   همه معصیت توشه اسرو سے
کسی نیست بر ما نصیحت کند   که بر سوی جنت کجا میدو سے
بهر جز نیست دار السلام   چه داری بکف با چه میرو سے
عمارت ذره خطا کوه کو ه   مگر همت از مرشد پیر و سے
مزن لاف بیجا ز غفلت و کمال   هنوز ای پسر کاه و جو میخور سے
کسانی که سست و ضعیف شده مست   نیابند سالک بحر مثنو سے
روا نیست مطلب مگر خنک و دنی   بنالد سیاهی رود مولو سے
ز نی دارم افسانهٔ سوزناک   رود جنتیا راز کف از شنو سے
مگو شعر بی پرده زین پر عنا   کلام معما سخن معنو سے

ظل وجود رحمتی محرم سر وحده نے   روح تو در حقیقتی برهمه دل مقویدیے
در پس پردهٔ ازل آنچه که داشت لم یزل   کنج علوم بمثل نیست بجز تو مقصدیے
عقده کشای ماسوا آنکه وصی مصطفا   نیست بجز تو لافتی همدل هر مجردیے
من نه چو خام عشق تو بید بحکم عشق تو   نیست بدام عشق تو عاشق تا بدیے
پر غمت ابو لی حق غرق گناه و معصیت   لیک کمینه جود تست عالیه مخلدیے

در مدح جناب فاطمهٔ زهرا علیهما السلام

مرغ دلم میهمن هوای مقامی (گرفت)   نغمه لب خیالم زکل رسید پیامی
چه گل که سر زده در موسمی ز باغ نعمت   کان بنفشه و سرو سمن بعیش و بکامی
طراوتی که لطیف از عطاء ختم نبوت   ندیده سبز خطی کس چنین ملطف تمامی
علیه کالسن محجوبه عهد ال چه طوبی   نگار آمنه کردار و حور عین خرامی
ستوده خصلت و نور دو چشم دو عالم   حمیده فطرت آل رسول فخر انامی
جمیله زهره زهرا جمال کون نبوت   امینه بانوی با دودمان شرع نظامی
جبینه منظر منظور لایمام سماه   بزوجه اسد الله رفیع شان امامی
سر و در سینه حورا دل خدیجهٔ کبرا   شفیعه شهرهٔ محشر کلید دار سلامی
چه شرمگین ز بسی حجاب عصمت و عفت   بخنده لب بگشود از ازل صبح شامی
انیس و مونس دلدار چون غم حسنینش   ز موبه در همه عرش بوده غیر جهامی

کشمش متو قراری تواند اشت دگر — گفت در مشغلهٔ عشق مکن اہمالے
حاسدا اجر کدا منیت به در برشہ — عجب از کوری چشمت نگرت دجالے
ہر کرا سینکرم در پے تحصیل مراد — که بقول شعرا حرف مانقا لے
عشق مبہم بپذیرد و خیالات مجاز — کاینچنان مرد چه بیهوده کند حمالے
عاقبت منفعل از دوست نخشم شد شکر — حال دشمنت اینسه که زما خوشحالے
اینچنین جلوه دم حشر اکرم بار دہے — جز خد و خال نه بنم ز خط و اعمالے

پر عمت راچه کناه و چه غم از سیح عمل
تا نیغم ز نظر می نبود مثقالے

کر از وصال تو دورم تو باد وصال منے — کر از خیال تو دورم تو در خیال منے
بجریه زار کسی روز و شب بجز من نیست — که تنگ حوصله شاید ز قیل و قال منے
اگرچه آینه دارم چو دل جمال ترا — بلطف حسن تو آیینه جمال منے
هلال روی تو دیدم ز شرق ساغر — مرا حرام شد این روزه چون هلال منے
بقامت لطف الله را کسی نشناخت — ترا که کر نشد با عتدال منے
بغم از نه ز دیدار یار دور چه سود — زنے تو عمر که دلدار ماه و سال منے
میان خوف و رجا نیست وقت مهر کسل — بیا برو که تسلی ز انفعال منے
قسم بعرق سر نازنینت ار جائے — مثال باغ وصال ہست و نهال منے

جاودانی است حیات تو بیاد محبوب — نیست از وصل جدائے که بهم پیوندے

پرغم اندر دل غم خیمه ماتم زده است
خاک عالم به سرت باد چرا نیخندے

بجز ز شور حسین نیست در سرم شورے — بجز ز عشق حسین نیست عشق شورے
ولی بدات ایجاد عالم و آدم — بجز ز مهر و محبت ندا نیست منظورے
هلال بزم عمش راچشم دل بنگر — حریر بال سر دیشش بساط مهجورے
حسین راچه خوش آید صدای گریه دوست — بهر زبان که بدم نیال معذورے
ز بیم خیل ستم می نشد بآل انند — صدای نوحه بلند از خیام مهجورے
ز تیر هجر برادر دل سکینه چه سان — که خانه خانه تو گفتی نشسته زنبورے
فلک بآل زیاد از تو باد استمداد — ز قتل شاه شهیدان مهجورے
بروز قتلے کشتش کروه کروه — ز اهل شام بلهب داشتند منشورے

نشان حب حسین است خون دل بر غیم
بدیده کو کرت از دوستان مسرورے

سکینه گفت بمقتل تو لاله زار منی — که کشته بو قلمون از کلهر بهار منی
عزیز دار که مهمان نیست کهر من — علی الدوام تو در تربت بهار منی
چه دیده خون و کل آلوده قامت اکبر — بجریه گفت تو ابد دست شهسوار منی

٥٢

چون هست قابلیت پرغم براسری
رندان بجز قلعهٔ تبریز مسکنی

در مدح ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام

اینا کمان مسند شرع پیمبرنے
هستند هشت وچار ز نسل مطهرے

هریک بود کلید در مخزن علوم
هریک بود در قلزم اسرار گوهرے

هریک کو اکبی بسپهر ولا منید
هریک بهر دو کون ودو گیتی برابرے

داما نشان زپردهٔ چشم ملک لطیف
پاک ومطهر ندز عیب جهان برے

قایم مقام تخت نبوت کسی که بود
او حیدرست لعدا ولا دحیدرے

اندیشان قسم بسر مرتضی علی
مثل علی نزاده ولی هیچ مادرے

نو باده کان اوست مولی بنجا فقتن
اعنی حسن بود وحسین نور مظهرے

زین العباد باقر باسخواشح است
انجعفری که مذهب رز دست جعفرے

بعد از امام صادق موسی کاظم است
سلطان دین مرضا بست مادح سرورے

نایب منابت شاه خرسان بود نقی
کا ور النقی ولیهت پس او شاه عسکرے

مهدیست رهنمای محبان امام عصر
پرغم نداند و بجز انیان رهبرے

محبت بسر ما شد بلا ئے
که آخر میکشد ما را بجا ئے

بده ساقی می افتاده کا نرا
بکار ما نخورد این پارسا ئے

٥٣

اگرچه پیر عقلم قولی صادقدر ولی بیلم
که دنیا کیر اولوب نیتدیم قیلیم نور کمیت دنیا لے

محبت عرصهٔ عشقه قویاندا پایی استیلا
برین مجنون الیمه ہےحود برین بهلول دیرانے

نه تأثیر نهور ذات لی عشنده مضمر دور
قیلوب بر مورا یچون ظاهر بخار تحیت سلیمانے

یقین اهلندن ابسیرچون سر تسلیم اوددی هردم
که بے خود طور سینایه جگر موسی عمرانے

مسیحا تک اودور کیم کوستر ور هرکوندر معجز
چو بیضا شهرهٔ آفاق ایدر مقداد وسلمانے

دور ساقی مه پیکر کتور بر جام فیلد گردش
بوقان اولمش کوکلدن بردا علسون نفس نفسانے

داغلمز بو حر امیلر کو کلی ظلمت سرا سندن
بو ویران اولمش ابودن جوح دار بمدور خوف ظلمانے

پریشان آز قالوب زلفون بکم اولسون
او شمع جسیلن برقیلیت بو ظلمت برمی نورانے

روا ایدر مسلاعشق آعراب اوله هر عاشق
که اقلیم تحمتده فراموش اولدی سیرانے

غم احداث کردونم دوتوب ارداحیلن الفت
حرام ایتمش نه کوربو خلقه اوقات رو بانے

مکر سیدید ایچون بودر مخمورن التجبه دور
که ظاهر شرب ایدلر عالم باطن عرفانے

کتورجی کلکونه دولدور جام زرنته
محاکات ایتسه روحانی زبانیله جسمانے

کوروم بو کنج وحدتده نیدر بوقوت صهبا
قیلوم نا قوش فریاد ایدیم بیدار رهبانے

دعای پاکلن ناپاک چون مشهور اولوب پرغم
چاغر پاک اولکاخ ناپاک اوزیلن یار مولانے

سغشماز عقلی الوینه زدرین بودعبت دنیا
تفکر یله مجسم او لورمی طلعت بیضا

اومیدن ویرکه اوندان دین پیغمبر بالپو برده
اومیدن ویرکه اونسز هر کرخفده نظام اولمز
اومیدن ویرکه اوندان قرب تاپشش اولیاء الله
اومیدن ویرکه اونسز ابلیا دولتشام اولمز
اومیدن ویرکه اوندان خلق اولوبدور قابل جنت
اومیدن ویرکه اونسز کوثر دار السلام اولمز
اومیدن که سوندرسه شرارنا سوردی
اومیدن ویرکه اونسز بو شرار درد دام اولمز
بو طوطی طبعی بر مجبو ببلن کرم کفتاراست
که مجبوب اولمین مجلسده تأثیر کلام اولمز
مکر یا رب محبت باغی جنتدر کبرن چمنزار
اکر دام سکار عشقده ورهیچ بیله دام اولمز
کونور نفخ اومیدن ویرکه اوندان نطقی اولور
زبس شیرندو نوش ایندوقچه دویم تلخکام اولمز
یانمده برقدح می بیدوخوج محراب و منبردن
که کشف اعمالیدن تحصیل مقصود مرام اولمز
اولوب مجروح کو کلم زاهدن تیغ زباندن
بوزاپل ابتسم نکاییت بو یاره التیام اولمز
براور زاهدن قولین آتیت دوتمه تعالن
ریائی زهدلن کبر وغرور ایلن امام اولمز
هر بیرم من او مولایه که خورشید امامندور
امام دین بر حقدور بیله فخر الانام اولمز
اودور ملک ولایتده ونی والی والا
شرف سیر امر حقا یندور اوندن همام اولمز
حدیث عشقده منکر بیشداول عضدن
که مولا حقی بو صحبت بسنده هر عوام اولمز
ره نیترس اونا باکا دو ملحدن که هر فاسق
رسالت مسندنده ال شو بقایم مقام اولمز
تولدیمیوب ایتمز غنا که مادر کیتی
غم نک سیدابر اوقنبر کبی غلام اولمز
د لیه نه دار حقیقتدن اجهدر رسول الله
علی لنا نیغشق مثل کیمسه قاید والسلام اولمز

الهی آیری سالمه بر کراولادحیدردن
خصوصا دلکون که دسحتکر کعبه والترام اولمز

قصیده فی مدح علی العالی علیه واولاده المعصومین السلام

جهانده عشقوه هر کیم کرفتار اولسه یا مولا
ندر دنیاو ما فیهادن بیدار اولسه یا مولا
ایچنده باده عشقون کوکل بی خود ویرده تا به
آیلمز نشاء هدن هر چند عیار آدو یا مولا
بومهر غباریدن اولدرسم نه باک اولحکم صهبادر
یقین ایتمز خطا ر مست و هشیار اولسه یا مولا
همیشه بر وجود ایلمز هر آن اولیحول تحشردن
کی نوح مولادن نکسی کرچه ابرار آدو یا مولا
قضای غیب حقا واقف تا پایل علم حکمتدن
بو سنز عشقدن هر کیم خبردار اولسه یا مولا
سنون عشقوندر عشاقی سالان نشات دیبانه
نقدر عالمده کیم سیاح دیار اولسه یا مولا
اولوب مجنون کیمی شیدا کچر نو عیش دنیادن
که هر عاشق بو سودایه خریدار آدو یا مولا
سنون تقویت علمندن المش زینت یکسر
که هر مفخر چمبرلردن اظهار اولسه یا مولا
مبارک خاکپایون سرمه چشم ملایک دور
شب معراجدن کرکشف اسرار اولسه یا مولا
ویرویدور نام پاکون زیب وزینت عرش اعلایه
اودور جامی اکر یوزبین تکهدار اولسه یا مولا
قیلوبدور کسب نور اول طلعت چهرحمالندن
نه قدر آثار نه انوار اظهار اولسه یا مولا
قالوب ناسوت لاهو عقل دل مبهوت الاهو
که سنز شانوه عالم سپهدار اولسه یا مولا
دکل بر ذره ذرات اوصاف جلالیدن
که مدحون جمله اشعار و اذکار اولسه یا مولا
سکا محتاجدور عالم قاپونه فیض آلور مطلق
اکر یوز مین سلیمان مکت جهاندار آدو یا مولا

کمرہ لسنر ساتولار دوغرا نور جسمیے
کہ ربّ ستینہ هرکیم علمدار اولسہ یا مولا

بو ظلمہ کیم دوزر آیا کہ برغریب ولایتدہ
عیال یا کوہ دشمن پرستار اولسہ یا مولا

اورلر کندہ درنجیر هرکز بردل اوکارہ
کہ هم مظلوم وهم مهجور وبیمار اولسہ یا مولا

اوکس آکاہ اولور چوخ زینون دردو بلاسندن
کہ اطفال یتیمہ یار وغمخوار اولسہ یا مولا

مدام اولمز قدیر پرنورہ حضار یلہ زوار آیت
بو کلب آستانون کہ منزوار اولسہ یا مولا

دل اریسم نہ قالمز درحسینون کہ غم اسندہ
جگرقانن توکوب گوزدن عزادار اولسہ یا مولا

قصیدہ در مدح جناب مولی الموالی علی ابن ابی طالب علیہ السلام

اوزولسہ روز حشر اکر الیم معین و یار دن
آچوحدوراہ نجاتیم ولی کردکار یدن

نجہ ولی لم یزل نجہ وصی مصطفا
نجہ علی نجہ علی نجہ امام لا فنا

اودور مریض عشقیچون طبیب مشتہر جفا
اودور جنزادہ قورتاران تحجی گیرودار دن

اونون مجنستی قویوب بتاسیٔ خط اولی
اوخطبہ دہ ظہور ایدوب جمال انور ولی

دیار عشقی بی سبب گزوب دیم علی علی
کلور طبیب کہ کلمون سہرا بودیار دن

خیال عشق یوریم گزدید وهفت کشوری
ضمیر آئینہ دن تا بویدی نور مظہری

زعکس خوش کہ جلوہ جمال پاک حیدری
نہ جلوہ هر نفسدہ بین کوکار سالور قرار دن

علی جمالنی سون عزیز کردکار اولور
عزیز کردکار اولور ذکی نہ دو رکار اولور

سجلمز عاشقی مکر یوزندن آشکار اولور
اوکون کہ ماہ بدر تک طلوع ایدر مزاردن

بری علیدہ بیری قطوبدہ ارادہ باعلادی
ایکجی برغریب دور کہ کربلادہ باغلادی

یا نجہ قالماسندیر بو معین وغمکساریدن

باخاندا کوروب نہ یار وهمزبان قالوب
نہ اوغلی ساقی نہ قرداشی نہ قاسم جوان قالوب

نہ یارہ لردہ قان دوروب تشنہ جان اجان قالوب
بدندہ قانلو چشمہ یول ایدوب دهر دیار دن

چون اول ولی حق نزول ایدوب رکابدن
اوسجدہ گاہ وحدتین قوشون تجا حرز

بری دیردہ داغ اوردون کہ آزقالوبدو دوشسون
بری دیردہ داوخ اوردون دوشوبدہ داردن

چنجہ حالیلہ اطش دیسہ سوزین ایشیدمیون
دورون کنار دیدان اوزون کہ دشمنو احبان زدن

دوکلدی طبل ونی دیروب سپاہ کفر سسہ
قلچ غلافیدن چکن هجوم ایدوب اوبیکسہ

ولیک حکم اولوب کرک اوباشیسی شمردون کسہ
علی بالا سبدہ دراید حذر اور خمدار دن

کدوز دیپ شورہ یاحسین منی بو شرح مختون
کہ مرغ طبعی دلشدہ روز بو محنتون

فراق وصل معنوی کو کلدی حسرتون
شہا اونساندیر غمون بو دردو انتظاریدن

قصیدۂ هفت قاف باترتیب مخمس

بعد از سپاس و حمد خداوند عرش ساق
صلوات بر جمال نبی صاحب براق

سالار دین احمد و سلطان نہ رواق
اولسر و رہ علیدہ ولی فارس عراق

ویرمش بو خرقہ پوشہ اوشہ درس اشتیاق

سر مجالس قصیدهٔ
جناب قائم عجل الله
فرجه

اوکس که ایتیرآبا رسون همیشه لذت دنیا	کرک چوخ ایتمیه کوکلین حریص عشرت دنیا
حریص اولان آلوب اوزره سینه بار لعنت	چون اثر حصن الدن آلوب نوبت دنیا
اولار که زحمت و آسوده دور بو دیر فناده	قیلوبلر کنج قناعتده ترک شهرت دنیا
حرامه یا غلا بیلن چون معاش خوشدر قناعت	که هر طریقیله دوشان کچر معشت دنیا
دلی بدبختی بجار تدو شغل عشق و محبت	بشرط ایتمیه تشویش اذیت محبت دنیا
نا بوید در غرقی ارباب عمل اوبابه شیرزدن	که سایه سنده تموز ایلر بو غربت دنیا
اوقدس درکه صاحب علیده ده ولایت	که وردی برنظر بلن طلاق لعنت دنیا
غلط دو دیر ملکت اوشا هه قرار که فضیلت	دولوکه مشرف و منتی اولا بو وسعت دنیا
محبت اهلنه بر درکه مناص آچوب اوشه	که حکمی حکم قیامتدو تا قیامت دنیا
کیدوب برنده نچوب جانشین نور هدایت	کرتم قال او خیابه تا بو چکمت دنیا
اونوریا که دو وابسته بو توسل عالم	اونون وجودی دو مفتاح فتح نصرت دنیا
اونون ظهورینه بو منتظر دو ما خلق الله	بونون وصالنه مشتاق دور بصیر دنیا

خلال بوخ بو مشکل مشکلده وسیله	بوخ داد رس زمانه ده یا صاحب الزمان

مولالکث الفدا لک الغوث والامان

بولم حقیقتده ولی خدا سنسنی	گمراه وادی عقلیچون رهنما سنسنی
لطف خدا دو دردیمه تا پدیم دوا سنسنی	کوردوم ضمیرکو کلمه برآشنا سنسنی

ایضاً

فلک نجات سن سن آدد ریای رحمته	سن سن محبت اهلیچون آثار جنته
سن سن ولی عهد ملوک ولایته	سن سن امام مفترض الله طاعته

ایضاً

سن سن نمونهٔ قلم صنع ذو الجلال	سن سن سپهر حسنده چون بدر بی مثال
سن سن شمائلی نجیل خند و خال	سن سن جانه منی بیم دوال

ایضاً

سن سن هویتنده پیمبر شبا هتی	سن سن لفنده عهد رعنای خلقتی
سن سن اولان مستی طاوس جنتی	سن سن اسیر عشق ابدن اجر محبتی

ایضاً

سن سن بو سلف ظاهر و پنهانی کو سترن — سن سن طریق مذهب امامی کو سترن
سن سن رموز غیب عنبرانی کو سترن — سن سن جلال غیبت کبرانی کو سترن

ایضاً

سن سن ایا مجتهد دورن تحکم نار — حین ولادتنده ایدن معجز آشکار
ذکری حریم نطقنده توحید کردگار — باحمد باتلاوت قران و باد فار

ایضاً

سن سن اولان مخازن اسرار لم یزل — ایذائی نور معدلت ذات بی مثل
تکفیر اهل دین ایلیوب دنیده مضمحل — تذویر اولوبدو مکر دریا اکثر عمل

ایضاً

ترک حلال ایدوب دوتو اسلام رسم و روم — کسب حرام دن کوتوروب پرورش لحوم
سیر عدالتون بزه ای مخزن علوم — تورخام متیسر اولماسون ابا لغیر لا ایدوم

ایضاً

صدق و صوابه غالب اولوب کذب شقیا — تا منتشر شیوع غیبت و بهتان و افترا

سن سن سعادن کرم وکان مرحمت — سن سن اولان ممیز دیوان معدلت
سن سن اولان مروج ایمان امنیت — یوخ دادرس زمانه ده یا صاحب الزمان

ایضاً

ایدر محاسبه حق ولا یموت — ای مشرف چه هشت اعمال بی ثبوت
دام ستمده قالمیوب احبابچون سکوت — چون مور سر برهنه گرفتار عنکبوت

ایضاً

اتباع شرع انور اولوب خارجی نواز — تکذیب و شرب و طنز عنادن یوخ احتراز
مجرا ده هر شهادت بی علم با نیاز — عشاق مست دینمو و عشقلر مجاز

ایضاً

سن سن بو دور عالمه فرمان کبریا — سن سن خلیفه ملک الارض و السما
سن سن بو خلقه عمده پیغام مطلقا — سن سن مبرز علوی تیغ لا فتا

ایضاً

سن سن صفات ذات خداوند سرمدی — سن سن لوا محتشم دین احمدی
سن سن شعاع صبح ایوان امجدی — ایضاً سن سن جناب قائم ال محمدی

عاجز اولدی افاضت عدلوندن مدعا | یوخ داددرس زمانه‌ده یا صاحب الزمان

ایضاً

اصل و نسب‌ده خلقده پیغمبر اوغلیسن | جدّن محمد نبی حیدر اوغلیسن
هرماس بنی هراسون اونام آدر اوغلیسن | یعنی غزا کونده غضنفر فراد اوغلیسن

ایضاً

ابیر دوخط چمن مرتضی علی | ای شاخ باغ نسترن مرتضی علی
قورتار بو اهل عشقی سنی مرتضی علی | جان حسین و هم حسن مرتضی علی

ایضاً

آخر بو کندی صبر نزای شیر لا ینام | ایدی بو انتظار ظهور عالمی تمام
آیا نه وقته دین قالاجاق یرده انتظام | ظلمن تمام ایدوب یاتوب آسوده اهل شام

ایضاً

اودخنجرینه امید ایدر شمر ابلر افتخار | اغلیر هنوز اوخنجر الندن بو روزگار
ارام عجب دوتوبدر غلافنده ذوالفقار | ایضا آخر قالوبدر یرده حسین قالی انتظار

کت کورحسینی بالیه بو درد ایچون علاج | بر باشه کوربو قدر مصیبت حسیناج
اورقانه یاتوب بخه دینه دیروب رواج | باشه قویوب اوقاتل مرتضی غوانی تاج

ایضاً

عرض ایتمکه بوردی دلیم کاش اولیدی لال | فرشه ندن توکلمدی ای بس عرش ذوالجلال
جان ویره مش جنازه‌سین او لقوم بدخصال | پی درپی آت چاپردوب ایدن وقتیا پایمال

ایضاً

کر برعدوقلیچ چکه پیغمبر اوستنه | دیرمرزاحکم اونون بخه من لشکر اوستنه
دورت یاراننشتی بر پیکر اوستنه | جان اوستنه خنجری اوآلار خنجر اوستنه

ایضاً

تا جان ویریجه دوزینه برکس دولانماده | غمگین بسینه سس ویرن اوالشمه یا یاتماده
بیچاره بابلر کوزینی یا غلیا تماده | قارداش دوب دوبجه ری اوجشیمادماده

ایضاً

صحرای کربلایه اکر ایلسن کذر | قیدسر قتلکاهه قدم قویمه بی خبر

مذاق تلخی نه طامات لاف ایدر شیرین — گرک که اصلی ترا اولسون می مصفادن

نه روح رحیت جاندر بو اینها العشاق — که روح خلق اولنوب بو زلال صهبادن

محبت اهلی ایچون باده محبتدن — محبت عالمیدور یوخ ثمر تماشادن

کلور قولاقمه هی بانک الرحیل جرس — که کیتدی قافله تز ترپشون بو ماوادن

سفر قبا قداد وبول توشه سی تدارک قید — گیدن قاییتمری بو خوفناک صحرادن

اوددوبدی چوخلاری شطرنج عشقده دنیا — رشید اودور که اوزین ترپجا ریستون آرادن

کوروم نه فعلوه مغرورسن بو دنیاده — عزیز اوزون دوتاسان جمله پیر و برنادن

الون که بوشده یوزون قاره ایلمرم آیا — نه دور بو خواهش جنت خدای یکتادن

هدایه عملون قابل حضور ایله — که ال بالکچه جاخ بو مقام کبرادن

وارندوحشرده بوزیمن سیاست کندم — حقیقت ایت اسبین آدمیله حوادن

بو بار معصیت آرخنده چوخ چتین دو چتین — ره نجاته سوردن باخ بو قعر سفلادن

باسوبدو زنگ قساوت زجاج قلبوکی — علاجی ترک محبت دو عیش دنیادن

اگرچه ناصح ایدوب چوخ نصیحت بیجا — ولی نصیحت عبارتدو بو معمادن

گرک لیالی ظلمتده گوشه گیر اولماخ — که اشک رشکیله دوتماق کمند مولادن

کمند ساقی کوثر دو قلعه ارشاد — بو آدده فرق ویرن دینه دین ترسادن

علی آدیله تاپوب انبیا مقام علو — اوددوروبرن من دروبشه فیض صهبادن

گراولمیدی اوشافی نقسدن اذن حیات — قصن قبول ایده بیلمزدی روح عیسادن

اوشیر حقه سخاوتده کلیوب مانند — یار اینموب ایله بی باک روز هیجادن

اوراندادلدله مهبر ساکنان سپهر — ایدردی سیر سراپرده ثریادن

چکنده نعره یاحق اوراندادشمنه تیغ — کچردی نعره سی ده فوز رواق مینادن

امان او حیدره مانند عم اکبردن — اودل دود ایتین امن تشنه کام عنادن

بوآد کیمو بذوکه دولدردی بزم بهشت — نسیم باکلور اول طرّه مطرّادن

بو امّت اوسه وروب جان بقدر باشه اوراخ — کنه تجانتمز خوجدور ام لیلادن

دیمرتم که بجه بوینه کفن سالدی — نه حالتیله چخاردی خیام والادن

منی بو مطلب ایدر شعله هیشه کباب — که کوردی آیریلا جاقدور اوماه سیمادن

دیوب قولاغمه رسوز که آغلادی اوجوان — اودم حسین اولوب آگه او شور غطمادن

دیدی او غول نته لیلا محبت ایدی بیان — او قاره گوزلری دولدردی اشک احمرادن

دیدی بابا آنامون قالمشام الندده آسیر — که کاش اوزون منی قوتمار بو راز تنهادن

دیراولکده یوخ مونسم غریبم من — که پادشه قیزیام قوجورام بو دعوادن

بو صاحلاریم آقاران وقته شمر لئینده قالام — بو پادشه قیزی اوراده شمر تواناادن

پس اوندا ایتیکدی کوروب او غول نغشین — سالوب بلاقان سونولور زلف چشم شهلادن

که یوخدو جسمده بر پارچه ال دوتان اجزا — یمکرهدا ده بوتون باش قالوب اوعضادن

قصیده در مقابله جناب حضرت عباس علیه السلام

سکینه خاطرینه سالدی چکنه بر مشک — اودوده مانه چون اولمشدی ایدار عباس
قویوب بنایه وداع اولمه فلک درگاه — اوجالدی دوره وبرندن صدا آیا الله
ایدنده عزم طلوع خیمه‌دن ناگاه — کوکلک عمارتنی قیلدی تار و مار عباس
دعای خیر اوتا چون ویردی سید ابرار — دوشوب رکابنه الیاس و خضر غاشیه‌دار
اوروب عقابنه مهمیز حکم بسم الله — قضا دیدی که اذا جاء جاء نصر الله
هدد دیدی عجبا لا اله الا الله — جهاندا وار کوره‌سن پله تاجدار عباس
جلوس سطونی زین اوسته طرح چتر انداز — نجه که قله قاف اوسته بال آچار شهباز
چو کعب نیزه خاراشکن نوک انداز — قلوب مقابل لشکرده استوار عباس
خطاب ایدوب که ایا اشقیای کوفه و شام — شقاوتوزنه بروز ایلیوب بوچولده تمام
که هیچ بروزده سیزون یوخدی غیرت اسلام — یقین ایدون کوره‌ پیلمز بودینی خار عباس
کتورمسوز اگر ایمان نبی بخوتنه — نه‌لر اطاعت آیا اولوزن وصیتنه
نکر حسینی پله تا پشوروپدور منتنه — بنده صو اوله بوچولده شرمسار عباس
سوزوم بودور که کیرون کشتی نجاته بوکون — دوتوم الوزی چخون ساحل نجاته بوکون
که بوغه صو برینه قان ریره‌رفرانه بوکون — کرانسا بوالده بر تیغ آبدار عباس
بوسوزلر ایتمدی بردنجا نچون تا شر — کلوبدو غیظه اولوب برق شمس شرر
که حلمی شیر خدانک غلافدن شمشیر — اوجالتدی نعره باشاه ذوالفقار عباس

اودست پرور مولای قانب لکمفره — باخوب او قدر جلالا او دشت پرخطره
اوزین عزیب کوروب بردولاند خیمه نره — حسینی کوردی غریب ایتدی آه و زار عباس
نشدی لاف وکزافیله اولسک کمراه — یوره کس دلون ای ناموت اول آگاه
که شیربچه قبا قنده اونیاز ره باه — علی النده ایدوب کسب اقتدار عباس
مقام عجزه کلوب سولدی که دیرسون امان — اوفرق شومنه بر تیغ اوردی نعره زنان
که خود خود اولوب اوچ مغفر پله اوچ خفتان — ایدوبدو خاک مذلتله خاکسار عباس
عقاب قعقره‌هی اوردی تاکه اول سرور — صدای الحذر آفاقی دوندی سر تا سر
چوردی لشکری دولدردی کوفه یکسر — شرار تیغه قیلوب بر به بر دچار عباس
کلوب تموجه قان شط خون اولوب ایجاد — کمی کمی دایانوب تیبه گشته اجساد
باخوب ستمگر آه دوشوب ابن سعد بد بنیاد — که کارزاره سالوب شور کیر ودار عباس
جلال و حشمه قالوب دیده صحابانه — آتن منوب باش آلوب قویدی یوز بیابانه
کوروب که سالدی شرر ملک عسمر غدارانه — اوبرق تیغله چون رعد نعره بار عباس
او وقت اولوب که اوزون قولار عطش یورد — قراته یوز قویوب آت سالدی مشکی دولدردی
قبا فدا دیو قضا دلم حیله‌سن قوردی — که زخم تیغله اولسون کرک فکار عباس
او کافر اوریخه‌سن تیکدی چاک صد پاره — اوزاقدان آتدی فریاد و قوم اشراره

کوروبله جون کسلوب توش کمی پرو بالی — بریسی براوخ آتوب کتدی جاندن حالی
کلنده شکه دکوب با مشک ولوب سودن الخالی — دیدی سو سوزلاری قویدون امیدوار عباس

بری تشوب دالدان الده بر عمود آهن — اوراندا فرقنه غافل سالوب عقاب اوستن
کون سنجی سنده او قولسریدن شوب دوب دلدلن — باخاردی خیمه لره هردم انتظار عباس

آخاندا کوزلری یردن یره اوروب اوز بینی — جیخی تاکه کوروب قیلدی جان نثار عباس
بوشاندور اونا بومدح بی ربا پرغم — که بوخدی شاننه برقدر منتها پرغم

اوقدر سلیم اومولاده جون سخا پرغم — ایدر بوستوه بن بیت واکذار عباس

رجز حضرت عباس علیه السلام

ایکروه اشقیا الرزاده حیدر منم — زاده حیدر منم شیر غضنفر فر منم
اختر برج سعادت شمع بزم سروری — رایت کاخ امامت درناج حیدری
شیر میدان شجاعت تیغ فتح صفدری — صف شکاف صف شکن عباس نام آور منم
حیدر خیبر کشانون من غضبناک اوغلیم — حامی دین محمد شاه لولاک اوغلیم
یعنی داماد رسولن شیر بی باک اوغلیم — لفظلرده قاتع بادکار خیبر منم
کهکشان تک ایردیر تیغ شرربارم منم — شش جهتده رجن و انس اعوان انصارم منم
ببلنوب دایم قلیج اوده اوقولاریم منم — لیث بازدیر سینه اژدها پیکر منم

منصب سقالقم داردائما فخر ایلرم — هم کمینه نوکر ناکام علی اکبر منم
غیرتم جوخدور حسینی شاد و خوشحال ایسترم — حقی جوخدور قابوسندان قوسادورام کنیزم
ایکی قولدان دوشم اما قردا شمدن دونمرم — هم علمدارم او غم سالاره هم نوکر منم
قورخمه جالدیم تیغ زبانون ایمه پروا پرغما — اور قلم دیوانه دولدور مدح مولا پرغما
بر بیله مولا وارندور عقبا پرغما — ایلیوب بن لحظه قربانش وفا پرور منم

رجز جناب امام حسین علیه السلام

ایا گروه ستم پیشگان بدا ختر — منم امام زمان پیشوای جن و بشر
ستمدن ال گتوردن بونجه ایتمیون بیداد — سیزه نه ظلم ایدوب آیا بو سبط پیغمبر
منم وجودیمله برقرار اولوب عالم — منم بو عصرده جون قطب هاله خاور
خیال ایلمیون یالقوزام بو صحراده — دونوبدیر بوزمین افواج لشکریم یکسر
خیالم عزم قتال اولسه سیز یقین ایلیون — یا غار باشونزه سمادن لسان عنبث حجر
اگر سپاه المدن گیده قالام تنها — هزاردن کلو تیغ الده مالک اشتر
حسینم ورخلف جانشین شیر خدا — حسینم ورطبقات زمین ایچون لنگر
بو یادگار ولیدر بو ذوالفقار علی — شراره سینه دایانمز لو تودّه حجرا
من اولشهم سپهرم قبه منور دور — که نور پاک سرمدن مدام اولوب انور

٦٩

یوسفنه خطاب ایدر نجا یعقوب کربلا　　شه رسول وارث حسن پیمبرم

غفارده بی وشباهتده هم بنی　　دعواده شیربچه شجاعتده حیدرم

اعراب بچینده حیدر ثانی خطابم　　آل تراب بچینده حسین ابن علی اکبرم

رزم مجاهدتده وار یدور علی کمی　　شمشیره دوالفقار یمان غضنفرم

تاجیم سماکده و سمک اوزنک رفعتم　　خشمنده سپهر برینه برابرم

حبذا جلوه کارم عقابیم دوتنده باد　　خفتان آهنینه سراپا مطورم

قوتده سنگ صخرا اولور تجمده توتیا　　قوت دیپوز نظیرا یمه کیمه پیلبرم

گر ویرسه اجازه بابام جگرم قلیج　　جلسم عروس چرخی قرا معجر البرم

جدیم علیدن ارث پدر دور شجاعتم　　قان توکمجه معرکه‌لردن قالمزم

پر شیر صولتم که اولودن یوجودوبا　　دارنامه شهادت المده مجمرم

هیچ بارده‌دن اسرکمون دورم اوردن　　پاره بو سرده‌قا دکه قمه جو خنجرم

اسنلره شفاعتچون بسلنوب بو جان　　عهد ایلمشم بو باشی بذنده گورمزم

اللارده بو عرصه یه چوخ تنک دشمنون　　مطلب بذر بو طفلان الیقوم پیلرم

دوشمش فراته گوز باشنمز غضنفر دور　　نهر فراتی خیمه مدآنده دوبده

دیل دیرمشم آرک آچارام هم سکینه‌نه　　برداله نجه غیرت الله‌دن دورم

عمجانه خیمه‌ده دالا یوب ناله نالیه

کلون فضا فه بریا به دیرون سوال الله جه　　دوتوب کل انذلری آیه بولکار اسیر مسلمانزدر

درور مادام قولاریم قلیج ادرام آتابزام صو　　گرادلسم حسین فخر محمد ربو جان‌ان فدا ندر

دیراخ کلر غنا بزده سوکوزیا شیله عباس　　اداخ رجاره دردجرمه بوکوز باشی درماندر

رخصت میدان گرفتن غضنفر حسنی از سلطان کربلا

یا حسین ای آل احمد محمود مختار عشقنه　　انتظار روح قبر مرتضی آل طها عشقنه

بار کاهده او توشلیم بوگون وقت سحر　　اوندا گوردوم مصطفی بوپاره جیش تا

باشی آچوب سرگرده فریاد ایدر آلدم خبر　　سویلیون نونفش طوحوش پیه داغ عشقنه

تخت‌دن ینیدم آشاقه دیشره چخدم صحن ابا　　لشکری گوردوم گوروب پیر و جوان احمر قرا

مسلمانلر دور میون یا لقوزدر شاه کربلا　　یا لثارات الحسین اولشاه اخیار عشقنه

اذن میدان ویر بزه ای پادشاه کربلا　　دورت طرفدن آیه یا غالمنو بوراهه

لشکر کفره داغیشون بوسپاه کربلا　　حضرت عباسی دولتباس سرداره عشقنه

اذن ویرسیدنه ای بیر غضنفر دولانسون باشنه　　شمع تک الده قلعجلار برقی یانسون باشنه

قانی توکولسون تا قورتاره بو یانسون سر بسر　　فتح ایدیم گور حیدر کرار دادیدار عشقنه

عرض ایدرلر کثیر دخی افواج جانلار یا حسین　　ذی لئیمون بو قصاص نوجوانلر یا حسین

حکم ویرسون دالمسون یرده بو قانلار یا حسین　　نوکرون سردار جنی عبد سالار عشقنه

باراونوب جمله خلق قدر تدن — بردم ال چکمه سون محبتدن
ایلیون حقه معرفت حاصل — ذکر مولادن اولمسون غافل
ایشدون ای موالی عارف — هامی بوقصه دن اولون واقف
آرتوردم شوق وذوق توزی دلدن — دسیدم کوزلروز اولا روشن
قرة العین سید الثقلین — تشنه کربلا امام حسین
اوزی بوقصه نی یازا پرغم — عندلیب حدیقهٔ ماتم
که کچر مدتی بو واقعه دن — بورسایه مسافر اولدیم من
چون همان آیه محرم دی — یوکوک غرق بحر ماتمیدی
اودیار ایچره بیکس و تنها — بلچه شخص الیدوخ عزا برپا
باشن آچوق جمله خلق ینلی پوش — خلقهٔ بورسایه دوشدی خروش
که تولوب شیعلر بو صبح ومسا — باشلیوب جمله شورش وغوغا
بربرینه دیردیلر یاران — دلی اولمش بومردم ایران
کلدی پیر وجوان تماشا یه — در ودیواردن تماشا یه
دوروتر دیکدن باخوب بلجا — قیدیلار هم بنای استهزا
نقل ایدر صاحب قصیده که من — برکچه کوردوم اول یهود بدن
بربیمی مجلسه روان اولدی — کرچه تبدیلدی عیان اولدی

ای عیالی اسیر شام حسین — آدی دیللرده تشنه کام حسین
ای قالان جسمی کون قباقنده — سینه داغلی اوغول فراقنده
ال چکن الکی ماه پیکردن — قاسمیله علی اکبردن
قویمدی کرچه قوم لا مذهب — سنی براوخشاسون باجون زینب
خواه اولا کنج غربت وزندان — سنی بردم جچاردمادوق یاددان
یاده سالوق اوقانولیلروی — داغلان پاره پاره پیکروی
آغلاروق جان وبرنجه بادل زار — سنکا اولوق همیشه تعزیه دار
نوحه کردور غمونده یا مولا — پرغمون منلر بیب شیدا
مددایت بنده یه مع حضار — ایل بابیر قرئه اولاخ رد دار
بحق هیرکس موجودات — بحق فاتحه مع الصلوات

قصیده در مدح فضیلت زیارت جناب سید ابراهیم سلام الله علیه

برباکاه هما یونه کیمدو دیجهور — که آستانه سنه خاکیوسدور منصور
نصاب عزت وشرف وفخاردور مطلق — که کاخ فلکسنه پرسپهر دور معزور
عماد طاق مقرنس دو چون عماد متین — بونور قبهٔ انوارومرقد پرنور
تا بوب اوطلعی مه پرتو جمالندن — تفاخرله قوبوب باشه تاج زرین حور

نه قدر حاجت شرعی وار ونده قید اظهار — بیر اجابته مشکلت عریضه معذور

بو قبر پاکی چک آغوشه با خضوع و خشوع — که چون بو شهرده یالقوز دوشوب وطندن دور

اوزاق دوشوبدر وطندن غریبه بو غریب — او بو بالا بر بر بتون فرقتنده دل مهجور

بولار غریب دگل انجب آل الله — کوز خیال ایله قبر کربلا چوبین منظور

ویرنده جان سنه سس ویره دشمن دغا — باغرینه خیر ایدردی قلیع شعور

با خوب او کثرت اعدایه روز عاشورا — بیوردی شمره که ظالم عنادی شور و شرور

اگر سنی سنلن کورمه آل پیغمبر — تیز اول که ورقندور اشبون زمان ظهور

نهایت ایدی مطلبه قالمه کس قابی مباد — که خیمه لردن اوجالسون صدای شیون و شور

اگرچه بنده جهانه گلمدن جهاد ایدرم — که سیلنم اوچنه اکلن دولالم برده عذر

او خنجردن که سو سو چشمه حیاته کالب — بچه ایدیم بو در خضر حقدن مشهور

بو تشنه حلقمی قوی کورسون ایمه ناامید — گرا کستون قوردوب ممتد اولماسون رنجور

مجلس ایله مرده و با وجود فرات — که بر ایچم صو او مولایه اولمسون مقدور

گرک بو شاه فانیده عاشق صادق — حسینه ان صورا هر کزده دلالمسون مسرور

او شاه تشنه لبوان مخند عرسینده — روادر فرط بکادن اعیاء اولسون کور

امیدپرم او فیضه بحره اولمسون محروم — اولام سحی حسین عطایلن مغفور

قصیده در مدح و زیارت جناب عون و زید

بیا که بحر تو عالی زجور زید جود است — بیا که فیض تو اولی ز درهم معدود

بعزم فیض زیارت ز دور ناجیه خلق — برآید این همه بنگر که هر که خود بی خود

گرفت همی سر تسلیم نسبت در صیاد — بدام مهر چو ماهی فراکند رفرد

دگر برات بدل آرزوی قبر حسین — بیا که از تو حسین بیشتر بود خوشنود

چرا که گریه بو ابرای غریب — علی الخصوص بر این تشنه خون آلود

فغان ز درد غریبان روز عاشورا — که شیعیان چه تمنا نمود چرخ کبود

محبتی که ازل شد برای آل رسول — ره فرات ببستند در زمان ورود

دمی که شمر دغا در قتلگاه نهاد — ز خیمه گاه چو بلبل سکینه نغمه سرود

بسینهٔ پاک حسین آن شقی والانا — چو در قصور جنان بود نغمهٔ داود

سر مبارکش ز تهد خاک و خون برداشت — بشمر بی ادب آن شاه تشنه لب فرمود

که ای لعین مبر سان عیال و اطفالم — مگر در نظر آل احمد محمود

مترس می شود جز تو قاتلم کسی — سکینه را که خواهی بگیر یتیم نمود

اسیر گشت پس از من بکودکان یتیم — مزن طپانچه و سیلی بقهر و غیظ حسود

چرا که بر دل پر غم پر از شراره داده — برای گشت مکافات عرصهٔ موعود

قصیده در حجر از زبان جناب علی اکبر علیه السلام

نغمه‌دور که لیلا نون قولن سینر القوم — یا نیجه قبرایا غنچه آیار زننک دعارادغ
قباقدان برقدم قاچسام منه عزیز حرام اولسون — توقه تیلیوب سیله رشید و باجدارادغ
کسو بسو سویولین بوخسابو کونده روز عاشورا — که فرصت ویرمیش اعدایه اوچرخ کجمدار اودغ
سکینه سو یولین کوزلر قالوبدور منتظر لیلا — فرات اوسته بو سرکشته کنده شیر مسار اودغ
شه مظلومون ای پرغم غم اتمه دشمندن دوست — سکا مونسدو محشرده شهید جان نثار اودغ

قصیده و خبرازربان باجناب قاسم علیه السلام

کیمدر حریف ایچوزده عجبت دانیسون — دعوا کونده شیر کرک دلدالانیسون
هر کیم که کورمیوبدو جوان مرد نامدار — بورزنده نشان ویریم اولسون دلیل جار
اور ضرب شستن ایتسه کو سترسون آشکار — آلسون بوتیر و تیره بوشمشیر اوتانسون
من تازه کد خدایم ابا قوم لاف زن — غیرتدن اوتری سالمشام اوزبو یمه کفن
شهزاده لطفرده منم قاسم حسن — هر کر براهیمی تانور باری دانسون
کر سز جمیع امتی سوز بو جفا ندور — قلبوز دولوبدو کفر بله بو مدعا ندور
آبا عموم حسین ندور کربلاندور — ترک وطن قلوب دیاره دولانسون
حسنی ندور او سرور داماد اولام بوکون — اور قامه بوزلف دبو کاکل بوتانسون
من شیرزاده‌ام که بابام شیر کردگار — سنم مظهر قدرت و قوتده نامدار

سینه زن شام غریبان

یاران باشنو ساق اولسون میدان کربلاده — اولدرودیلر حسین عطشانی کربلاده
کلدی باشوزه غریزان اولدی شه مدینه — اولدی اسیر عیالی ظلمیله قوم کینه
باتیدیتیم آماده قالدی بوکون سکینه — جدادیر دولانور صحرای کربلاده
وجهی ندور بو سردن خلقی قویوبدو حیران — دنیجه نون اوننده هر ایکی کسله قربان
بیلمم آقا حسینون فخری ندور عزیزان — تحتیر بوکون کسلدی قربانی کربلاده
آیرلدی قارداشندان یاران بلالی زینب — بیکس لره پرستار اولدی وفالو زینب
قالدی دا اولنجه باغری یارالو زینب — از بسکه دکدی تحنت پیکانی کربلاده
راوی دیر یاخزدیم کوردوم دا علیدن لشکر — کردو غبار ایچندن چخدی او شمر کافر
رالده بر کسک باش برالده قانلو خنجر — آل قانله بولاشمش دامانی کربلاده
آلدیم خبر که شمر آبا یه عسم فرادور — بوقانلو باش باشندو ریاستی پیغمبرادور
قیلدی اشاره راوی بوشاه کربلادور — اولدرمشم توکولسون آل قانی کربلاده
یاران هماحسیندور بردم حکنده آهی — تتردی عرش و کرسی اغلاردی کاه و ماهی
چو شمر بو رقوباند او بی تقا شاه — کیم قلبنون یازلدی فرمانی کربلاده

خیمه‌لر دولوب شور و شیونیلن | حشر اولور بو گون آشکار عمو
آل حیدر دون چنو ا سیم | چاره سیز عمون مبتلا سیم
بوا دوزون قولون من فدا سیم | چاره قیلدکدا کار عمو

فرد

بدنده ریشه کتدیک عروق جان قوربوت | دو دا اقلار بدا عمو سو یرنه قان قوربوت

فرد

تا بوکما صو حسینون بو نخل تازه سنه | کیدوب دوشتم ع کبرون جنازه سنه
باشلیوب علی اصغر اوزکه شور | عرض ایدر عمو مطلم بودور
زخمه یکا بر ایچم صو دور | ایله بر ثواب نامدار عمو
دردیمر اولوب و اصیبتا | بر نفرده یوخ اختیار عمو
قویما دلده بو اشتیا قمی | یاندروب عطش کلک دودا قمی
سالدی قوه دن ال ایا قمی | ایر شید عمو شهوار عمو

فرد

اگرچه ای عمو شهزاده‌ام کنیزم من | بو دودمانه خیال ایله کنیزم من

فرد

نظاره قیل بجه کور آل پاک پیغمبر | کلوب قویون قوزی تک ناله یه بو گون بحسیر

قال رسول الله

انّی تارک فیکم الثّقلین

کتاب الله و سنّتی ما ان

تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابداً

صدق رسول الله

عمل ...

سینه زن جناب فاطمه زهرا علیها السلام

کنه شورش قیامت دوشوب عرصهٔ جهانه — قوروب بساط ماتم کلوب ابر غم فغانه

کنه خلقی وا حسینا سسی غرق ایدوب ملاله — دریغا جناب زهرا غمیدر بو آه و ناله

کسالوب اوغول عزاسی آنا ماتمن خیاله — او غم عظیمه دندور بو ملال برنشانه

بخه بانوی معظم بخه بروفالو زهرا — که یتورد کلی باشه عمرن غمله او مهد علیا

یورنیه لوکردی کوزدن نجه کوندور ینک حمرا — او جوانلری که اعدا استمی یتوردی جانه

نجه فاطمه دمادم سویلی یا علی دیسینده — سر زلف مشکباری یوزدلوب غبار بجنده

دوشوب اضطرابه کویا که اولم تدارکنده — دولانور شقیقنده او جمیده زمانه

بو غم ایلدی دل کباب اوتشه دینی برطرفده — نه کوروب توکوب لباس قمرینی برطرفده

بویوروب او شیر یزدانا که من ای بتول عذرا — سنی کور جمیدیم الده دونان اوج ایرزانه

او جناب اونوردوب اتا حسینی برطرفده — او طرف کلن محسن بو طرف کلاب شانه

نه دوبابه معیشت ایدیبن بوکون مهیا — بونه وقت شست و شودور بوبه دروب خانه

دیدی یا علی مدارک ... م من بلاکش — حسن و حسینی رد ایدرم من بلاکش

که حلال ایدون ایا چوزدن کیدیرم من بلاکش — اولا زینبون پرسینار ایکی شمع دود ماننه

اطاریه جیبه نورال پاک پیغمبر — کلوب قویون قوزی تک نالیه بوکون لحسیر

چو خدر بوشه ممتحون مشکلی یاران | هر کیم بو غربه ایده بر گوز یاشی جیحان
محشر کونی مطلق اولاجاق درده درمان | بشک قویاجاقدر قدم اولباغ جنانه
وقت اولدی که سولسون گل عشقی او جنابن | غم باده‌سین آلوده قیلوب زهرله مانن
کوز یولدا قویوب باجیسی معصومه دلخون | قارداشی آغزین آخرا او غریب ایتدی بهانه
چون ماتمین مجلس آرزده و بیحال | قالخوب دیدی ماتون نارا ای شاه خوش اقبال
اولسه دیدی ظالم کیدرم بر یره فی الحال | گویا که سن ایتدن من مظلومی روانه
نقل ایلر ابو الصلت که اول بحش ورای | کوردوم بو بورد ماه رخن مرک غباری
باشنده عبا طرم ایلیوب حجره‌یه ساری | اما ساراروب رنگی دونوب قدی کمانه
چون داخل اولوب حجره‌یه قیلدی نظاره | کوردوم که ایاقیلن ایدر فرشی کناره
ناله دوشنوب قویدی یوزین خاک و غباره | عرض ایلدیم آخر نولوب ای دریکانه
امر ایلدی ابو الصلت اولورم بیلیم آخر | آز قالدی که بر تازه مصیبت اوله ظاهر
کت دور ماغریبم منه بر طشت ایله حاضر | قورخام سنی من سیز قویا بو دور زمانه
چون حاضر اولوب طشت رنگی بوزولدی | باشین کوتورنده یوحاکر قدی بوکلدی
قانیله جگر لاله صفت طشته توکلدی | باحذه قجه توکوب کوزیاشن اول درد نهانه
القصه او سرور یا خوب اوز حالنی کوردی | معصومه‌یه بر نامه یازوب قاصده ویردی
چون نامه‌نی قاصد او دل افکاره یتوردی | قرداشی خطینی باجی گوروب کلدی فغانه

قویمادی غیرت که چکم منت عدوان | هرچند دلیم سوز عطشدن اوله سوزان
محبوبه قربان پیله باش پیله سو سوز جان | چکمش بو بلا بر شوق لقا تشنه حسینی
تشنه‌دیر بو صحراده اگر قالمه دشمن | حاشا که دریغ ایتدیم اوز قانمی سیزدن
مردانه بویوردن آچولی چیچون ایلدیم من | تا عهده یتورسون بو وفا تشنه حسینی
کس باشنی کت دوریا یاد خدا اوله طوفان | قان شطنه باغرق ایلیه تشنه حسینی
تا خنجرنی چکدی غلافندن او ناپاک | بر شور و نشور اولدی عیان تیتردی افلاک
قویدی قدمین سینهٔ مجروحنه بی باک | ذبح ایتدی او بی شرم دجبان تشنه حسینی
سیزدن الا اهل حرم خبر شیعهٔ حیدر | کیم قویدی او پیغمبر اودین حلقنه خنجر
کیم تشنه‌لب اولدردیلر دیون شمر ستمگر | بایدسدی عطش دشمن ار تشنه حسینی
جان حالتی بر یاندا سیزلدار دی حسرت | زینب که یانندا او خیدی جان ویره را
باش آچقه یاخ یولمقه بر یا چمدی قیامت | سیز او خشیون ای اهل عزا تشنه حسینی
چون جور و ستم باشلادی اعدا اهرآ | قالخوزی بدن سیز باشنی شکر و ثنا
یا حق دیوبن یکیه قیلوب نوک جدا | تا کورسون اسیران بلا تشنه حسینی
کوردی که گلور سسی بابانالاندی سکینه‌نن | او د اوردی قوشون خیمه‌لره یاندی سکینه‌نن
سس ویرسمه اود دوتوب او دولاندی سکینه‌نن | سن تیز یتر امداده خدا تشنه سکینه‌نن
باشنده بو اسکلو قرون قالمدی معجر | قالدیم باش آچون یا رعم اکبری کوندر

چوخ مبارکدور بو قانیلن الینمش دستماز	کورهلی بیله سفردن هانسی بی باور کلور
هانسی ناکام ایلیوب بو شوق و صیلیلن خضاب	ایمسن یا کون قنا قینده حنار لفونده خوب
چون حنا بون نخشی خوش رنک ایلیوبدور آفتاب	زینت کلکون اوغول جانا نه چوخ خوش کلور
ای کلی سولمش کتدی سنبلن عزیزم	پیلمیم من بیله ویرانه ده بو خاک عزیزم
نزد تاردیم طوی سکا قالمزدی دلده حسرتم	کربلیده تم باشمه صون کونده بو کلکلر کلور
زینبه عرض ایتدی صغرا عابد غم پروری	غمه جان ایلایندی آخر کوزیا شیله تبریکی
توتدارندان قالخرون کورسون عم اکبری	ال قانیلن ایتمش زلفنه زیور کلور
سیلوب صنفله بیمارای عم خار اولمشم	حجمشام یاددن ابراد ریوقسه بیمار اولمشم
چون بو یا تبغون چمده کوز بولدا زنهار اولمشم	تا ما چاپان یورزمدن یاربا اونام آور کلور
دردیمی رحمت تنما عت آرزوبدور انتظار	ایسترم یردن دوران قدیم دورلمز اشکبار
بر عم اکبر دیوب هر لحظه قیلام آه وزار	غش ایدوب باشی ایته بیلم هانسی غمخوار
ساکت اول عمیم که یا ندردی منی بر سوز عشق	ایچ بوصهبا لقادور زیبا یار مخمور عشق
هرکسون مقصودی کفتار اولسه کرمنظور	ساقی جانان الندن دمبدم ساغر کلور

سینه زن زبان حال سیره‌ما در جناب قاسم در قتلگاه

ابوالقاسم شهزادیتیم حسن اوغلوم	دوریا تما کو حور قافله ممتحن اوغلوم
دور کلمشم آخر یا نوه داده غریبم	سن سن کجه کوندر آنا نازین اوغلوم

چوخ مسکن اولوب راز و نیاز آمرسینلن	باش یزده دلیمزی باشنسزیدن اوغلوم
ایکامش ایدیدیم بو بساط طوئی بر رسم	قان آغلامیسیدیم بو بیابانده داماد م
چون قانه بو توردیم دونه جاق بو دل پر غم	داماد دلبنده سنی شاه زمن اوغلوم

سینه زن زبانحال جناب امام حسین علیه السلام

بو کیجه قوم دغادن بزه مهلت دوبا کیجه	سوسوز اطفالمی یغ باشمه فرصتدوبا کیجه
دیر خبر بوک خزان تک سارالان کللرمه	بو کیجه مستعد اولسونلا مصیبتلر یمه
انتظارم باجی کلمیه یوخی بو کوزلریمه	بو لمیر که صباحیم نه قیامتدوبا کیجه
بر عزیمدن یا جان اولمیه بردآدر سیجه	اشنرا حسرت کوره بولمز نقدر روا ر نفسیجه
بیجه رحمت یا قوم اوزعمر مون آخر کیجه سی	که تعیند صباح روز شهادتدوبا کیجه
سوسوز اولماخ بو بیابانده اختیار اولمدو منم	بر جه زاد باعث ماندده وطالبیمدو منم
بو باتان الشرایا قنلار عیالمدو منم	هر مصیبتدن علاوه بو مصیبتدوبا کیجه
چون قزل قانمه بو جسم مطهر یاتاجاق	غبرتم کوشه ویرانه ده مسکن دوباجاق
تونزی یا شلی قودی یرلرده بکلیم یاتاجاق	بو کیجه قوی یا نار حسرت یری رحتیدوبا کیجه
بو هلاکت چولین ایتدیم اوزیمه ملک حجاز	که صباح اولسون آلوم قانیملن دیت نماز
بردا معبود یملن ایتمکیچون راز و نیاز	بو چوخ یرمنه محراب عباددوبا کیجه
وی وحدتده سور قتم بو سوسوز بچه لرین	قاسم و اکبر و عباس دفا پرور لرین

بو خدورا یا بر مسلمان شمره تا پشورسون منی | بو بیابانده پیاده آزدولاندرسون منی
سالدی دلدن من یتیمی زحمت صبح و شام | سهلدور زحمت اوتا نماز اهل بیت یرده شام
بر طرفدن قورخارام باشلانسون شهزاده شام | بر طرفدن بو عناد ایلی اوسا اندرسون تمنی
شمره من یالوارمارام بیمه قمچی اورماسون | اورسون اما قلبمون بو شیشه سن سیندرماسون
من اینده ناله بو چوللرده مانع اولماسون | سبدور اوز دردیم که اوز حالمده بریوسون منی
بی خود آخر سیلیوب گلرنگ رخساریم منیم | عشق کوینده یانوب یار وفاداریم منیم
قالمشم بی کس بو خوندور بر غنچه اریم منیم | رحم ایتمز عدوان لهندن باروزار سیندی
سیر منی ایتدوز مسلمانلار تیتم روزکار | نیز گوردوم بو طوزه حکم ایلسون پروردکار
کلمه شسد بو جهانه اکریم تک تاجدار | اولمسیم قارداش فرقی شاید اولیدرسون منی
هر غم و دردیمدن آرتوق مبتلام بو غمه | ولازیم باغلو اسیرم شمرتک نامحرمه
راضیم ویرسون بابام باشین باسیم زینبه | تا نقدر او لگافر اوددلج اهیدور اورسون منی
بانسی معصومی صالولار آت دشت صبح و شام | یول کیده خار مغیلان اودسته القوم ظلام
بو قابارلار الریده سیتر ملید الار تمام | دوشمشم دلدن دیون رحم ایتسون ازورسون منی
ابر نیسان تک خدایا گوز یاشیندن دوشمشم | غنچه کلر تک خارالدن چکشم خار اولمشم
بو سوموز گلشنده چون سوز عطشدن سوسوم | اهل ظلم ایستر دوباره بلکه سولدرسون منی
ایسترم اظهار ایدیم محنت کش غم زینبه | سایبان اولسا بستر دالدالاندرسون منی

٨٤

علم اولو قان حوکیمی صحرایه کیدنده
صحرا ایلادور بو خبردار ایلدیم من
دوباره

آهسته نفس خنجردن لیتره

نه ال قالاجاق منده بو یانلم ابر گوشه شده

چون گوردی او مولا یا یوردوندی کنارده | بر آه چکوب سلمتوب اولهومه
تک کلمشم عازم اولان کون بودیاره | تکلیفمی کو یا بسیره اظهار ایلدیم من
یالقوز دکلم من بچه جان و جگرم وار | چوخ سنجشی قلیج اوماقا سرکرده لریم وار
ار حمزه وفا جلوه لو شهزاده لریم وار | هر نوخطی بر منصبه دادار ایلدیم من
پیلکس لره اوبا چیم زینبی سردار | قاسمله علی اکبری اردویه سپهدار
ایندیم آتاسز جعفر ابن عون لکما نذار | عباسیده سقا و علمدار ایلدیم من
اولفرقه بی رحم ایشیده بو خطابی | بر بر داغلوب قویدیلا یالقوز او جنابی
عرض ایلدی یارب سن اوزون گور بو عتابی | هر نو عهدی امردن ایله رفتار ایلدیم من
اولسرور عرض ایلدی عباس وفادار | عباس هنوز اولمیوب ایدوقت تبرار
بی غیرت اوغول بیلمیوب حیدر کرار | بو فرقه یا خذ وقجه حسین عار ایلدیم من
آزسوله جیک آه که من شعله دراولام | باکی ایتمر حضورنده غلام نظر اولام
هر درد و بلا کلسه قالا مجدا سپر اولام | بو عهدی بو چولده کنه تکرار ایلدیم من
یارب نه روادر کله بر تک دله پرغم | روا ار حسینی کوروب ایسر صله پرغم
بر دفعه خطاب ایله که ایلدن ایله پرغم | کت قبر حسینه سنی زوار ایلدیم من

٨٥

سالدی دلدن من حنیمی خمت صحرا شام

بت ادسنا تماقه کورلر بو جمات

بو بیمار قالا اشتله انجشر المده

سر بو بدنلر که یاتوب تشنه دیر دوب جان

آزدوره ره عشقونده دیرم بو زیله فرمان

هر ظلم ایده حبک رضیم ایتون غمده دین

تا الحمسون چو خدا بو دشمنلر المده

هر ظلمی قبول ایندیم آلام حکم شفاعت

محشر کونی تا شیعلریم اولماسار احسرت

قیلام اوقیامنده عیان اوزکه محبت

با شسر کذرم عترت پیغمبر المده

پرغم منی یاندردی بو مضمونیله تقریر

تا ابد شرر آهون ایدر عالمه تأثیر

بو طرزیله بی پرده مصیبت ایده تحریر

محجوب اولور آخر قلم و دفتر المده

سینه زن موافق فرموده حضرت ابی عبد الله الحسین

که فرموده شیعتی ما شربتم ماء عذب

صو ایچنده صالون اب شیعلریم یاده منی

سو سوز اولدر دیله ظلمیله بو صحراده منی

دین اسلامی دانوب امت سالار امم

باشلیوب فرقه قرآن اوخین جور و ستم

اوزماندا که قویوب دائره کفره قدم

بر نفس قومیوب آسوده بو دنیاده منی

باطنی کفری بو قومون که بو کون ظاهر اولوب

خنجر الماس اله قتلمدن اوتور حاضر اولوب

آخذاران نوح کور دمندن نه که صادر اولوب

برچه شمر آختار ردمان تاپدی بو غوغاده منی

سینه زن نادر علی در خصوص بسته شدن راه کربلا گفته شده

ناد علیا مظهر العجائب

بنجده عونا لک فی النوائب

ای نادی مشکل کشای امت

الصاحب بر نجه دلائیت

آخر حسین زوّاری قالدی حسرت

کفار اولوب قبر خسینه صاحب

ابو الولایت منتظر تویره عبرت

دشمن تاپوبدر فرصت

ای تاجدار زمره الرحمن

قیلدی لطفوی بزروسیاه حیران

کوزیاشمز مددندور اولمش آل قان

آزقالدی خصم اولسون بو دینه غالب

آخر بز شک ریزان

قالدوخ بو غمده حیران

اولدوخ اسیر هجران

مقصودیمز اول درکه کرمدن

اسلامچون قرصندو بو ستمدن

قورتار بزی کرداب هم و غمدن

دیر بر نجات المظهر العرائب

اوز خدمتنده عالم

هر ایلده محرم

القان اولان غلام پیمبر اوغلی

قبرون یولین کیم تانسی کافر اوغلی

تا غلوقیوب آرتوب غم و مصائب

یا من قتیل العبره یا کوکب النبوه

باچکدکن درد و بلانی تقریر　　ایتمش بوغم کاخ سپهره تاثیر

آغلار مه و مهر و ملک و کوکب

ای نور چشم زهرا　　دوتمش جهانی غوغا
فریاد و احسینا　　دور برین اولکون که دشمن آلدی
آیا گوروم بو ظلم یرده قالدی　　روزازل آخر سندن آیری سالدی

هر غمدن بو آر تو قدو یوز مرابت

ظلم یزیدی مطلق　　چکدی بو ظلمی ناحق
عالم دیوله حق حق　　تنگلدی برغم بو استیاقن
آه اول ضریح پاکه برد و دافن　　دکمو بعجب دار طاقت فراقون

هر فیض دن اولکی بو فیض و اجب

سنده کاکی ایله همت　　یا غلا بو ابی عزیمت

مولانی قیل زیارت

سدرن ربانخال علیا جناب زینب کبری ۳۴
در غارت خیمه گاه خطاب ببرادرش

قرداش اولوم فدا جسمون یارسینه　　دور خیمکا هه کل الله رضاسینه
دور گورنه دیله دور ای نور مشرقین　　گلیم خیمکا هوی یاندردی قوم کین

با الله گلیمزم اول جانکا قسم　　تو پراقلاره دسته نا هردم سوروبمنم

عفو ایله قرداشون باشون فرسینه

آخر زماندی بو ای طبیب جفا　　گلیم شمردون سینه چوخ ایته کرجفا
یکسر آلون اله قرقان مصطفا　　خنجر ایله بالیجاردک شمردون حذر سینه
ایباشی ظلمیلن تندن اولان جدا　　بیچاره پرغمه ایدادرس جزا
عصیان اراخجل امتلرون فدا　　اولسون سنون بکیمی امت فدا سینه

طلب آب کردن مظلوم کربلا بجناب علی صغر از لشگر اعدا

ایقوم اشقیا لر بو سنز سنده بارے　　اولدرمیون سوسوزدان طفل شیر خوارے
آد قویمسوراوزوزه آخر جهاندا امت　　همت که سیزدک اولماز القوم خصمت
هرگز عربده اولماز با الله بو عار دهر　　یا نسون بالام سوسوزدان چون مرغ لا الہ الا
اوچ گوندو سودا ناسی ویرمویب شیرخواره　　سیراب ایدیه سوداان بار بو طفل زاره
بوبانسی دینده وار دور اے قوم بے ادبلر　　ذریہ پیمبر قالسون علیل و مضطر
یاناتشوروب عیالن ایله سیزه پیمبر　　والله بر گون ایلردیوان سیزیله بار
عاصی اگر حسیندر اطفالے نیلیوبدور　　بزدن سیزه بو چولده نه ظلمیلیبدور
منده گنه وار آیا اصغر نه جرم ایدوبدور　　دیپ بیلیز لبنسون سو یوخ طاقت قراری

زبان حال جناب ام لیلا در سر نعش جناب علی اکبر علیه السلام در قتلگاه

بونه قاندور بویوب طره طراردن ع
بویانوب لاله صفت صفحهٔ رخساردن ع

دورایاقه که آتان شمر آتار روز شام سیر
باغلنوب قول قوله اولاد ع خلق دگبیر

توکوب آهوکمی صحرایه بیزی قوم شریر
بیلمم آیا ندره منظوری بو کفاردن ع

بولمرم ناردا قالوب نفس رسول مدنی
اورار اولاد قچیله بوکون شمر دنی

اوملعون کونلر ادکنده قالوب عریان بدنی
دولانا گردشی بو گنبد دوّاردن ع

من بیلوردم که قویالار منی بی یار و معین
منه مسکن اولور ویرانه سنکا خلد برین

فرصت از دهر نطفه تک ای زهره جبین
هانی طوطی صفت اول لهجه گفتاردن ع

رحمتون چکدیم اوغول کوکلمی شاد ایلیم
طوی دوتوب حسرتیلن تا سنی داماد ایلیم

نه که اوستنده آچوب باشیمی فریاد ایلیم
حیف تر پوزدی فلک رونق بازاردن ع

قامت سروین اوغول گیم ایلیوب غرقه خون
برجه کل نطفه دانش ایلیه لیلانی جنون

منی سندن آیرور ظلمیله بو کافر دون
قاره اولسون یوزی بو شمر ستمکاردن ع

قتلگهدن سالوبن گسدنه اعدا بولمی
خار جیرتک آلوب جیله ساق وصولمی

قدرتیم یوخ داخی زنجیره چکوبلر قولمی
قولو برجه سالاسان بوینمه قولاردن ع

داخی سنسیز ای اوغول عیش جهان ایستمرم
غرق اولام یوز بیله عمانه نجات ایستمرم

بوسه گاه مصطفادور چون بو نازک حنجرم
دالدان تا کسمه سن کسمز بو خنجر باشیمی

گر بو باشی اوسته دوبارسن مال دنیادن یوکو
مطلبین قیلام روا خوف ایتمه اعدادن بوکون

قاتلم سن سن اوزون کیتمه بو صحرادن بوکون
لیک قوی بر لحظه راحت ایتمکه باشیمی

قویمسان آدون مسلمان کیم نصارالر کیمی
دینوی دنیایه کافرسا تمازسالر کیمی

من سیزه برحق امام حق مولالر کیمی
کونده بین یول شوطه ابدر حور و ملک باشیمی

کون قباقنده قویون گوی جسم عریانم منیم
رحمت اولسون تا برآز جکم خجار جانم منیم

هر زمان جبریله کافر نگهبانم منیم
ایسی کونلرده آچوب چولقاردی شهربا

زلفمی زهرا ایواردی گوثریله صبح و شام
قدیمی اوخشاردی بین خوش دللریله صبح

امیدی گورسون حالی اوچ کونلرده بیله صبح و شام
قومار اوسته نعشمی بی جسم و بیکر باشیمی

غیر حق یوخ دادخواهیم قطع الله یدک
برنفر قالموب پناهم قطع الله یدک

هانسدور آیا گناهم قطع الله یدک
کیم اچوزده ذات حق تخمندی رهبر باشیمی

اولمه رضی قالمو باشیم شامه گتسون ارمغان
کانور ایچره قویالار ککلر اوسته کوفیان

که قویوب بزم شراب ایچره اورالار خیزران
که نی چنکیله شامی گزدروز باشیمی

انجمن دور ماتیلمق نه مهربا وقتیدور
خنجرون چکب حنج اوبورسینده بوغاو قتیدور

ناردا دور نازلو سکینم و جیبا وقتیدور
نیزه لرده اوخشاسون اول نازپرور باشیمی

خیمه لرده قویمسام زلف پریشان زینبی
آه وزاریلن دا انجمن دیده گریان زینبی

حالمی بو خلعه قیچون دوشسه یوخون خرآ | شاید اولم کفن گتور قافله جان گیدیر
من سیلورم یتیم ایدر گردش آسمان منی | قالمادی قارداشیم کمی باغرینه بریابان منی
برسو دامر قالوب آنام آبرو سالور جهان منی | کوندرور اوخ قباقنه اصغر همزبان گیدیر
چکمز او قدر اولدیرور داغ نهان سکینه نی | ناقسی قرا لچک ایله تاپسور شان سکینه نی
سوله فلک بو ذلته سالدی ها جانی سکینه نی | شامه گسوک باشن صباح تیزده ارمغان گیدیر
جدیم اوین بو غارتکر دو عزیده خنجر [illegible] | سنده منم یوزیمی اوپ سیلی بر جوخ اجحز
جانمی خوف شمر آلوب سومن زار و ن ستمگر | پارچالانوب دوداقلاریم قان سوکیمی روان
گر گیده کریم بابا من بجه هجره تاب ایدیم | باره دان اوجیتر نفی شمسه حجاب ایدیم
شامه گیدنده معجرم یوخ نوزیمه نقاب ایدیم | خوتقاده واحسین سمی ارض قرسلر غما
ماه محرم اوزن کلوب نوحه زمانی پر عنا | جون یا مزحن اشقیا لشکری پاسبان کیدر
سنده نه محملق نام وشانلی پر عنا | کرب وبلایه گیت نامی اولشه نوحه خوان ایدر

زبانحال جناب سکینه ۳ در قتلگاه سینه زن

بابا جان بو چولده یاندیم من بلی بواسوسوزدن | ادوب شقیبالار آخر کونمی قرا سوسوزدن
آپاروبدو قان حلقومی بو خوددن یاندیم اوپانیم | دوتوب اود دلیب دهانم نوربوب دلیم دودانم
دیرم بو کوفیانه سوسوزام یتر انا نمز | اولوب غنچه لب عم تک هراتشم نواسوسوزدن

کوزی یولدا تشنه لب قالوب انتظار پر غم | نه ملاده کاشکین دین سالوب بیلا سوسوزدا

سینه زن از زبان عروس در وداع جناب قاسم

اقبالان ناکام عمم ادغلی قد ربو الند احمد | کت نکاره یاره هادار اولسون الله الصمد
تازه داماد ایدی شاه یثرب وبطحا سینی | ویردی بو من بیناهه مونس وملجا سینی
هر طرف دشمن روادور هیچ قویوم تنها سینی | بر کیسم لامکان پروردکار اولسون مدد
دوقوز ایدی جدیم ایونده کوردی خوش کون فاطمه | حسرتی کوزده کنه جابیرده مخزون فاطمه
پس عمم اوغلی نیلسون ناکام عروسون فاطمه | طوی کونم یا سیله یالقوز مونسم یوخ بر احد
پس گیمون مدینه قالسون من مضطر بوکون | ترک میدان ایله یار ایمه انور بوکون
یادیمه دوشدی فجه فرد اشم علی اکبر بوکون | اوددوتار باغریم بابار یانون کوزوم نوم
رضیسن دالمده یاغلا تنون بونارک قالارم | نوعروس آدیم دیلسون اشقیایه یالوارم
کاکلون قانه خضاب اولسون بو یانیوان صلارم | باش آچوق شامون یولنده هم عرب دلابلد
بر نظر چوخ یدر بو چولده آسمه باغ ختنم | باس کوزاو سنه منقرون کور سینمون اوره بحجم
آه جبینونده سالوبدور عکس نور ان واقلم | کیر کونده صف نصف ماسیطرون دهاعدد
طوی لباسون گیجه بوسرو قامته دیبا کیمی | سندسن واستبرقه مستغرق اول طوبا کیمی
آق کفن بدشوم اولور گیدرم لیلا کیمی | بو دلیمده درد اولوب یانور عظمی یا ولد

اما بر سی چوخ دولانور خنجر الینده … باش کسمکه حاضر دو که حکم عمر اولسون

زینب سسی چون ایشیدوب شاه مدینه … بر قدر سوزونده دیدی اول زاده حزینه

کت باجی مبادا اکلوه انجه سکینه … قویما اونی چوخ غصه لنوب دیده تر اولسون

عفو ایت بیجه ای باجی بدیم یاره دوجسر … کت تو یاکلن چوخ بس اوجانیلنوب حرمله

آزقالدی بنه مطلبنه شمر ستمکر … باغرون با شینی بیتر غمه دایم میسر اولسون

زینب کوزی یاشیلو قاجوب اولدی گرداً … دوندی باخا بر حسرتیلن شاه جهانه

کوردی که اوره وطلار باشینی نوک سنانه … باجیلرینون داغ دلی شعله ور اولسون

بریانده باخوب کوردی سکینه دیر آتند … بس هارداباباًم قالدی یاباجی تیر قند

شام اهلی بیری جوللره بحسر توکر الله … داده یتن آیا نه ذا ر بر نفر اولسون

بریانده دیر دیله سوبون قاسم اوطاقن … باشندن عروسون کونوردون تازه دوا قن

بریانده دیر دیله کسون خیمه قباقن … قویمون اسرادن بر نیه بر گذر اولسون

پر غم دوتوب آفاقی بو آی ناله دهون … پیشکه که سنون قالمادی بر ذره گناهون

شرح غمی ترک کوردوم پشت پناهون … بو جمعیله محشر کونی خیر البشر اولسون

پیش و قعه در ایام وبا

باعث ندور که جانب حقدن بلا کلور … سوزدور که آتش قهر خدا کلور

ایچدوقجه یاد دوزه سالون اول تشنه لبلری … لعن ایلیون یزیده بیزه چوخ ثوابی دار

ایضاً

قان اغلیون بو آیدا که ماه مصیبت دور … هر کس بو آیده شاد اولا دایم ذلیلدور

گیمه دور حسینی چوخ سون اسون بو جامی … ایچسون حسین عشقنه شکم سبیلدور

ایضاً

لعن ایلیون یزیده ثوابی یوخ عدد … محشرده اوز تحنه مولا اولوب کفیل

کان سنجاد در پیله مولایه جان فدا … نقد شفاعتیله ایدوب مشکلی سبیل

ایضاً

گل دشت نینوا ده تماشایه یا علی … دشمن آتوب حسینوی آرایه یا علی

هاردا قالوب اوید الله ذوالفقار … سالسون تزلزل عرش معلایه یا علی

ایضاً

ای تشنه کام و کشته کفار یا حسین … ای بی کس و غریب و دل افکار یا حسین

باشون سو سوز کسلدی عزادارون اولماد … پر غم بنه اولوبدو عزادار یا حسین

مثنوی در بحر متقارب و در رد جواب هزار دستان با گذارشات عندلیبان گلشن ولایت علیهم السلام

کل تو ماند بروی نگار | کل من حسین است و بی غمگسار
کل تو ندارد بدل زخم خار | کل من زخنجر بود تار و مار
کل تو فتد از سر شاخه بر خاک راه | کل من شد از اسب در قتلگاه
کل تو ز گلچین کند احتراز | کل من کند در کف شمر ناز
کل تو بود لاله دل ربا بیت | کل من مخضب بخون خدا بیت
کل تو دهد بوی خوش در مشام | کل من دهد جلوه در راه شام
کل تو سر آرد ز باغ سرور | کل من سر آرد ز خاک تنور
کل تو خورد باده صبح ارمغان | کل من خورد بر لبش خیزران
هر آن دل که پر غم بود جای ایست | چرا در برش اشک چشم ایزدیست

افراد در خصوص بسته شدن راه کربلا گفته شده

اولوم فداسی حسین اول سوزیده قالاسو | اوچ ایلدو قبرده حسرت قالوبدور ره ادن
آتام آنام اولوم اول جسم پاکه قربان | که اوچ گون اوچ گیجه چوللرده قویدیله عریان
اودون چاقوربری جدون رسول حر بینه | که برچه تر کلاح اوغلون علی زبار تنه
دبر جوانلار اوچ ایل بلمتوق قرا قفنده | گرگ کیدیاخ دولاناخ قاسمون رقیه
گیوب بو مطلبه چوخ اهر بده قاره لباس | که بلکه رحم ایده غیرتلو قارداشون عباس

باشی الینده گزن عرصه قیامتده | بیمنر آشنون دردینون طبیبی حسین
باجان ویروب بجنادن برسنو غمی جان | شباب خسته نون استید بخینی حسین

افراد شام غریبان

باشو رساق اولسون آباشیعه شه کونین | که کربلاده سوسوز قانته بلشدی حسین
قوری بره ادسنه دروب جان شه بدینه یوکون | قالوب سکینه یتیم دوشوب چوللره حسین
فغان ایدوب بو گیجه حسن داسن باسه باتوب | بابان چادرلار یانیده حسین عمیا باتوب
عبا سنون بر بیسی باشن آچا نمادی بو گیجه | اوچولده شام غریبان دوبا تمار بو گیجه
گلون باشی آچاق سس سیه ویراخ بحیسر | قتلگاه لار الینده بو گون دوغرانوب علی اکبر
محبت ابلی گرک تا ادلنجه دوتسون باس | سوسوز قرانه گتدی زنده جان ویردی عباس
دونوب خزانه سولوب گلستان پیغمبر | حسین لیستیده بو گون اوخلانوب علی اصغر

افراد زبانحال جناب سکینه در قتلگاه

دوراهی باشی کسلن تشنه جان ویرن قرداش | عیالی آهو کمی چوللره دوشن قرداش
بو خوب ده جراحت اوم پاره پاره پیکر دی | که قور خورام دوداتم اسجیده یاره دی
بو غربت الکده یا غزم نجه رواد و بابا | قوجا قلیام بد نون قانه سا چلا ریم بو با
قیامته بهلودم قالدی وصل دیدار | یاشون بدنده دکلی بوز بوزه قوباخ با
قبلاخ خبر خزین حزین ناله ای امیر حجاز | ایداخ الکی باجی قرداش دیو نجه راز نیاز

ایضا ترکی

ای حسین ای سید ابرار ما — غسلی قان اولمیش شهید اشقیا
ای سولان سو غطشدن لبلری — کون قباده قالان کلبرکری
کاش اولیدی چرخ کردون سرنکون — چخمیدی سیمون اوته شمر دون
کاش اولیدی زلزله دوزخ مقام — اولمیدون دستگیر اهل شام
کاش اولیدی خاکسار عاشقلرون — باتمیدی قانه زلف اکبرون
کاش اولیدی پرسمون اهل نزار — اولمیدون خنجر ایله تار و مار

قصیده زبانحال زایران امام حسین علیه السلام

اول کشی که حسرت باغ بهشت علادادر — بو بارکاه سلیمان ملک بطحا دور
اودل که دایم ایدر آرزوی حور و قصور — دو بونجه سیر ایلیون فرصت تماشا دور
بو بارکاه دور اول کعبه وصال حسین — دیوله کوه منانی بو قانلو صحرا دور
بو یر اویرده کرک لاله تک باخوب یانسون — بو کون او سینه که داغی نمانا هویدا در
باخوب بو چوله کوتورسون دو بونجه حسرتی — اوکور که قبر حسینی همیشه جو یا دور
محبت اهلی خبردار اولون بو مطلبدن — نه دورسوز باشش آچوق دیو احسینا دور
بوکورسنده و علی اکبر و حسین قبری — که قبر قاسم و عباسیلن هویدا دور

پسوله تخم فنا کلشن بقا یر ینه — اوروله خاره خسی برک کیمیا یر ینه
زرو ریاسته باخ آلدیروب صبرلری — کوروله جام نظردن زری ضیا یر ینه
بو اهل رقته باخ باغلانوب بصیرلری — ایدله سجده بت خذه چون خدا یر ینه
اوتوردوب اهل زنا مسند خلافتده — یزیدکا فرزند مرتضا یر ینه
سالوبدو درده ایالت شراب انکوری — اوشدت مرضندن ایچردوا یر ینه
ایدر بو حکمی طبیب قضا کرک ویره — نوید قتل حسینی کرک دغدا یر ینه
بلی همان مرضیله فاوشدی مطلبنه — طبیبی حکم ایلین کلدی نینوا یر ینه
مخاطب ایدی خطاب عرش کبریادن او دم — که ایکروه ملک سیر ایدون بلا یر ینه
جیمی سوندروبن جنته ویرون زینت — ویرون سرو شه خبر کتسون ابنیا یر ینه
رسوله خبر ایلیون کیچ تماشایه — ع بالاسی قدم باسدی کربلا یر ینه
ساق و صولینه سالوب تمش ایکی تازه جوان — خلیلک ایکی بوز قویوب منا یر ینه
یا بنجه فرخ نفر عورت قرالچک لوکلور — ارادة نازنی زینب چکرآنا یر ینه
آناسی فاطمه نون شیعه لر کوزندن ایراق — کفن بچیله حسین ادغله قبا یر ینه
نقدر آچوب سالا جاح قاره بیبوار — که نازه دن بوقرلنی سالوقرا یر ینه
شوار دو بیلم اونارک بوغازده خنجر — چکردی حسرت اوبم منده مصطفا یر ینه
کلنده نعره سی شمرون سکینه آغلاردی — که عمه جان منی کیم کتدی بو جفا یر ینه

۱۰۴

اشاره ایله دولاندردی حلقهٔ حسین — که یعنی سیز قایدون ایمیون عبث یا خیر
گلک لقوزمنه بو چولده احتیاج اولمز — گیدون بو مرحله عشقدور دکل تدویر
اگر نماز جماعت کچر خیال نوزده — درون قبادهٔ فرایض بوکون تا یوب تغییر
گرک الام بوکون اوزره مینلده ست نماز — باشی جداده ع اکبرم دیسون تکبیر
بابام ع کی باشم گرک قلنجلانسون — نمازا چنده گرک ده عزا توب دورام تکبیر
بوتشنه حلقه گرک لحظه لحظه قان دولسون — که ایلیون منی تا شمر الیله خنجر سیر
گرک سکینه بوکون ظلملن یتیم اولسون — دیار شامی دولانسون اسیر لی تقصیر
بوتوم الیله گرک خیمه کاه اودلانسون — اودر لسون عابد بیمار بوینه زنجیر

بوکوی وصلده عهد ایدو بادل پر غم
که سر بریده گرزم مشد خامهٔ تحریر

زبانحال درویشی که آب آورده بود جهة امام مظلوم ع ۳

سن دیر بو خاکسار اولا قربانن ایعزیب — گتدیم سویا منسون لب عطشانون ایعزیب
قویر بو باییمو ایشیدم بر سسون گوزم — تاتا نسی تتمه‌دن گلور فغانون ایعزیب
آخر یار الوسن سنی دلدن سالوب عطش — بولمم نولوب او حال پریشانون ایعزیب
سن ال یاق چالاندا گیدردیم فرات من — جوشه گلوردی دمبدم آل قانون ایعزیب
برده دی العطش گوردوم آیا گلور سسون — باتشنه لب بو چولده چخوب جانن ایعزیب

۱۰۵

نه غدیر مزوار الده نه بر برگ سبز مز — سلطان دین حضورینه هر فیض الان گیدر
فرصت کونی بو گونده گلون برده فیض آلاخ — بر قطره گوز یاشی او شهه ارمغان گیدر
پر غم اقام شفیع جزا در غم ایتمر دخ — عاشق لن ادی الده دو الده دومان گیدر

پیش واقعه

بی یار دی بی کسانه گرک یار اولاخ بو گیجه — یعنی که آل حیدره غمخوار اولاخ بو گیجه
چون اول غریبلر بو خیدی اغلیاتلار — یعنی گیدک حسینه هوادار اولاخ بو گیجه
باش اچیده دشمن اعلاده سبط پیمبره — ماتم دوتوب گرک گوزی خونبار اولاخ بو گیجه
خورده او شاقلار الله یکسر آلوب آتشاج — برده گلون او شهه عزادار اولاخ بو گیجه
عباس اولوب گلون هاعزم بلا ایدک — بالفور قالان حسینه علمدار اولاخ بو گیجه
علیا جناب زینبه باش ساغلغی ویراخ — اگر گیمی سکینه یه دلدار اولاخ بو گیجه
لیلای بینوایه تسلی ویراخ گیجاخ — اطفال اهل بیته پرستار اولاخ بو گیجه
پر غم بو قدر ادیمه گلن خواب غفلته — غافل گرک گونوز گیجه بیدار اولاخ بو گیجه

ایضاً

دور بر نظر قیل عترت اطهاره یا ع — کفار الینده تیدیله زنهاره یا ع
چوخ یا تمسان دیار نجفده بیوندو دور — بو محنت و مصیبته قیل چاره یا ع
آخر جهاندا قاعده دور او ع هرکسون — اولسه دو تار عزا گیمنور قاره یا ع

زبانحال جناب قاسم ع

الجربلا کچوب ستمون نه روا قدلن — بو چولده من بلاکشی سالدون ایاقدن
بو العطش چولنده عجب ساخلادون قوناق — مهمان نواز اولان تز او سالمز قوناقدن
داماد اولوب عروس الینه تیمه مش الیم — حسرتکوز بیده دربدر اولدیم او طاقدن
بو خدو زاتام که دوتسون الیمدن بو کونکه کو — مشکلده مجتبا کله ملک عراقدن
گرچه جنانه ذنیر او لکد طویوم بر جنا یاخوم — احسن دیسون ملائکه لر عرش طاقدن
یاره دونکاراتری سالان کامه یتمسون — کل غنچه سین سنمله دره لر دوداقدن
مجبوبون اگر سولوب رنگی غصه دن — چکسون کرک بو محنت دردو فراقدن
اینسون کرک خضاب آغاران تلفرزنانی — دلدان دوشوب چخا بذا بوکون جان دوداقدن
کمان تک باساندا باغرینه خنجر یاالرین — قانم کرک یوزینه سوزلسون دوداقدن
من برتغیر تیم د بویوزیمین نغر شنتی — بس نلیسون او بخت قرا بو سیاقدن
باغلاتا چون صباح طنابیله قولارین — هجرینده باغری قان اولاجاق اشتیاقدن
پر غم دام زنده جام محبتم — بر میدد بو که لذتی کتمز مذاقدن

پیش وقعه زبانحال حضرت عباس علیه السلام

حضور وصله گرک رهنما محبت دن — چتمند دو قورتاراجی رهنما ضلالتدن

اوپوب همیشه بو قولاری حیدر کرار — کل اذن ویر کرویوم حلقه رکابه قدم
قانوم قبا قمه چون شیر قوم روبا سهی — سالوم بو عرصه یه بر دوله قیامتدن
عزیو سطح ثرادن سالوم ثریایه — که کوسترودم بولار اشمه ز رشادتدن
که قویمیام باش الندن هوایو زبن حالی — سپهر تیره بو صولت وصلابتدن
هواده کلاً اشاندن قوروم خیمه — سالوم شراره خورشیده ماحرارتدن
بو شهر کوفیه براود اوروم نجوم شامه — زمین نعش صلوم نعش پر عداوتدن
بیدیم نوایع سفیانی طعمه شمشیر — چکوم زیدی سالوم مسند خلافتدن
جراسی قوم شریرون قلیچ شراره سیدور — بری کوتورمسون اوز خسرن ریاستدن
سنون نقدزدلون بیکرانه دریا دور — که باغلا نوب بولاردن لطفه سی شرارتدن
قاپوندا فخراندیرم نوکر حسینیم من — که قویمسین منه یول درکه اجابتدن
بو منصبیله که سقای حجه اللهم — ماچان بو دلده یا جاق آرزوی شهادتدن
بانع کیمی جابا بورسو دیور ع صغیر — قیزون یوزینه یوزوم یا جام خجالتدن
کوزوم یا خا با خامن قویارام بوالطفالنی — بیخشه تک دالدلمنر دوشوب دو طاقتدن
فرات اوسته قلیچ اورماقا اوزوندو قویوم — بریسی جاق ویر تشنه اوزاقدو غیرتدن
لقب دوماه بنی هاشم چون نقابردارش — جبالون اولماسون آشفته بو علامتدن
— یقیندو دوبنده صب کیمیه تودجا هتدن

معشوقه نازینی چخون اولماز غزتی … بلبل که گلپرست او تو محتاج خار اولور
ای نامراد عم اوغلی نه سوینده ر بو خواب ناز … آچ گوزلردن یاتماندا گوزوم انتظار اولور
دیندیر بو نوعروسی او شیرین زبانیله … دندرمه سن جهان گوزمه تیره تار اولور
سس ویرمه سن حزین سسیمه الیرم فغان … کفار اچنده ابدیسی سسیم آشکار اولور
سندن رنگه دو یاشیم گندی طاقتیم … بلبل گورنده چون گلی بی اختیار اولور
تولدی سبب که هجر او بنی ایتدی بی قرار … طوی حجله کاهی گوره گلن زرنگار اولور
ر چاره عقبت که شامه گیدر کاروان سیم … کیم بس من فلک زدیه غمگسار اولور
چک زحمتیم یانجه پریشان دیم اول منم … بو حنا یاشیم ملا لره دایم دو چار اولور
قانینده تل تل بوزه زلفون تار مسان … دوره ویرمه توز قباقه چون تارمار اولور
سینده چون سنر بلیدر داغ مجنون … سن سنر من امید بولدوم ای نفشیم آه زار اولور
گر مسکنم خرابه شام اولسا چوخ دگل … کوی محبته دوشن آخرده خار اولور
هانسی گلین یاشندان آچو بار ردا مغنی … بر لحظه گوز یاشی قورمار اشکبار اولور
شمری منم یانجه قوشالار ایاقه دور … بولار دا یار سیمی چکنم نیزه دار اولور
هیچ دینده دشمن المیوب نوعروس اسیر … پرغم بو شرحی یازما قلم شرمسار اولور

پیش واقعه زبان حال جناب ام لیلا علیها سلام

جاندان کچوب سنوکیمی جانانه یتورمشم … یوز جان دریغ بو دهرده بر جان یتورمشم

تا بوتنه گیردلر به بر صحابه لر … دفن ایتمگه او سید سرور جنازه سن
گاهی قباقیجه خضر الیاس نوحه کر … گاهی با سرد با عزینه حیدر جنازه سن
حیدر وفات ایدنده او ر وب ناله چو نفیر … جمله حرام ایتدیسی منبر جنازه سن
ایاق بالین باشس آچوق جمله جمع اولو … غسل ایتمگه او فاتح خیبر جنازه سن
ماتم دوتوب تلاوت قران ایدردیلر … اعزازلین اوماه منور جنازه سن
اما حسین اولنده یره تا پولماد سی … غسل وحنوط ایدیدی مطهر جنازه سن
غسل ایتمگه هرایکی قولین شمر حرامزاده … خنجر سوین توکوب بودی خنجر جنازه سن
کل حسیدان ایردی باشن اوردی نیزه نه … گورسون دیو یخه زینب مضطر جنازه سن
قورخام که آت چاپوردالا اکبر ایا خلا ما … ویر با عزیمه یا بسیم او کمتر جنازه سن
اول گون قیامت آتو قیا سند و پر غما … اکبر قوجاقنه الا اصغر جنازه سن

اززبان جناب کلثوم در مجلس یزید ملعون

نظر قیل عترت اطهاره یا رسول الله … اسیر ایدیله گلی خاره یا رسول الله
آچو بدو دب تظلم کنه کرده دعا … چکوله زینبی بازاره یا رسول الله
اولار که پرده عصمتده کلثوردی مدام … گلو بله دشمن ار ازاره یا رسول الله
یزید مجلسنه باخ نه گور تماشا دور … عزیز عبالو اقیدی چاره یا رسول الله

پیش واقعه

بو صید کاهه باخون هر کلن شکار آپاررور
وصال حدمتنه تحفه کبار آپاررور

هدیه سن آلو پرهیزت هر کسدن
که خواه ذر کران خواه بر انار آپاررور

بریسی یوح بو نجار نسترای عشقه باجا
که بعضی عرق زیان بعضی سود کار آپاررور

دیار ماریه ده بزم عیش باغ قوردلوب
بری نثار ره بویا نور بری نثار آپاررور

نه ذوقه دین قالاجاق پرده بو حسین ثانی
که آلسا المسا بوقانی دو الفقار آپاررور

نه وار بو سیر یده بلبل جکرکلون بار ن
ولی همیشه کلون لذتینی خار آپاررور

نهال نورسی ربخیله باغبان بسلر
ویرنده حاصل ایدیر اوزکه بار مار آپاررور

حنانی طوی کونی مشاطه کر جکرلیکن
صفای صحبتی کیم بارینی نکار آپاررور

کنه دوشیر بادیمه کربلا چولند کی طوی
که عیش اطاقنه قاسم عروس زار آپاررور

عروس اطاقنه باخ کامه یتمه مش داماد
عروس سیدان جکرال شوق کار زار ه آپاررور

سنجه بو حجله عشرتده پرغما سیلم
که تازه کوره کنی قاتل آشکار آپاررور

ایضاً

چون کوده یه قدم باصدی دل افکر زینب
اولدی غمخوار غم یار و برادر زینب

رقم محنت اول که بازیلدی آدینه
باغرینه باصدی ازل داغ پیمبر زینب

سونمه مش آتش هجران پیمبر دلدن
کینوب قاره دوتوب ماتم مادر زینب

حسین حسین دیوب اورتوبدی قتلکاهه طرف
نه کوردی خنجر اولوب شمر الندە خون آمیز

اورالانیزیه برقانلو باشی پرده هنوز
دو شوب بدن جا لیشور قان یچنده چون تبریز

جنازه لر توکلوب استی کون قباننده
اوروب هرکیمه اولدم سوار لرمهمیز

سکینه باشلاندی ربانده شور واابا
که وقتدور یا تنسون بوقامت نوخیز

بویور کوروم منی کیم قویدی اوج باشند یتیم
مصیبت اولدی ایشم چون طیور صبح اویز

یا وخدوای بابا جان یاغلاسونلا ولا اتمسی
بو زیمه سیلی اوراشمر دون بی پرهیز

بو بزم جام مصیبت دو کاسه خشمون
رواد دیر غم اکر اولسه قاینلن لبریز

ایضاً

بوکون بوچولده کرک درد و غم نهان اولسون
بساط عشرته مشغول روزکار اولسون

کرک بوکون قوردولا مجلس سلیمانی
که جن و انس و ملک جمیع پایدار اولسون

نه اولیا که کرک روح انبیا یکسر
بوکونکه کونده اوسته پاکذار اولسون

اوبزمه ساقی روحانیان ویره رونق
باخانده هر یانا خوش رنک آب نار اولسون

می محبت اولنسون سپید و نوشانوش
باخانده هر طرفه مست هوشیار اولسون

کرک بوکون اولا هر عندلیب نغمه سرا
که بو خزان دولانوب بلکه نو بهار اولسون

کرک بوکون اولا شهزاده قاسم داماد
که عیشی کردک اوطاقنده آه و زار اولسون

مدینه ده باجیم خدیجه سلام ایتسون
که کلسون عترت اطهاره غمکسار اولسون

ایضاً

گل وصاله یتن عندلیب ماتم تک — آچوبدو نظمه یول یا جرا عباسون

هر عندلیسون اولور باغری یاره گلشنده — سینده یا غزیله دکش یا برا عباسون

داشندرور منی بی خود دوشنده خاطریمه — او شورو ضجه کربلا سی عباسون

اولیدی کاش او دشت بلاده بین جانم — فینده بر یول اید یدیم فدا عباسون

علم الوب الینه عرصه قویا ندا قدم — یاسارد لشکری سهم دهرا عباسون

حسینه قرداشی قویدی اوزا دین نوکر — دیدی حسین دمبه بو خدور وفا عباسون

بلشدی قاننه ولسور حسین قاشنده — نیدی خیمه نا که صدا سی عباسون

که ایر لوقدر او زون تزبر حسین قرداش — کلمه میر عفوایله چو خدور یارا عباسون

سوو عده ایلمشم من سکینه یه قرداش — که قویمری کلمه شرم وحیاسی عباسون

دوشنه کامه سو پر غم گوزندن ایثار آب — که خلق ارا نقدر وار عزا سی عباسون

ایضاً

شور غمون دو شوب که دورانه یا حسین — هر بزم عیش اولوبدو عزاخانه یا حسین

هر برده تازه دن بو یانوب شمع فاطره لر — یالوی دو توبدی اکبر عطشانه یا حسین

چرخ سفله یا شمره توکدی گل کمه — دوندرد غمزه باغریمزی قانه یا حسین

سنسز بزه حرام دو عیش ابتروح اولوم — جانا نن لسینن نه با خارجانه یا حسین

هیچ مذهبده روا بودکه ایکی مین نارا — اور سونلر جنازهٔ عریانه یا حسین

ایضاً

وصال ایستین عاشق رضا قضایه ویرور — اوزی یا تار کون اوینده باشی جدده گزر

رضا قضایه ویرن باش سو سوز کیدر شامه — سکینه سی یالنجز چولکری پیاده گزر

کوریدی کاش خلیل الله او غم اسماعیل — ذبیح کوی محبت نجه منا ده گزر

ویرور چو خنجره حنجر الده دمبدم صیقل — اتک پلنده قولی چرپا لوا آراده گزر

حسینه آغلا که پر غم سن آغلیاندا اودا — سسین قاتار سسوه چونکه بو عزاده گزر

غم اتیمه عاشقنه حشرده شفا عجوت — الده قانلو باشی عرصه جزاده گزر

زبانحال جناب زینب علیها السلام

اگرچه شندر محبت همیشه زحمتدور — محبت اهلینه کنج خزانه جنتدور

محبت اهلی اولنجن گرک بلاچکیون — نقد عشق اودینه یا نما سلامتدور

بو خلق ایچنده قیامت دیلله برکون اولور — من فلک زدیه کونده بر قیامتدور

ایکی قولمدا طناب اولمشام بو تویه اسیر — اودیم حسین یا جیبی هر اشیم مصیبتدور

ساتا شیدی گوزری ناکه یزید عمارتنه — دیدی دیون گورم آیا بو عمارتدور

حضوره شمر کلوب عرض قیلدی یا زینب — همین عمارت ایچنده بو کون ضیافتدور

گرک گه رشته یه تسبیح تک نا مو دوز وله — اونو علیلن کیده سور مجلس خلافتدور

اودم یزید لعین حکم ایدوب که آل اسد — حضوره حاضر اولونسون زمان صنعتدور

زبانحال جناب سکینه

نولدی سبب خیمه قیزون یو غمزاده بوگون | یوخ بو غمده برو غلمه برات سکینه نی
هرچند بیزلیم بو قزلوق خرابه دور | باری تیجار تمامن بابا یادان سکینه نی
سینون نه نی که هاشمی حسینی یاقوم | جون بو نام یوروب بیابان سکینه نی
سند نصیرین چوخ آستنه و شنه سالیه | دیدی پیاده لشکر عدوان سکینه نی
ایستر دبرمبی الاعم قوچاقنه | قوبجازدیلار بو زلف پریشان سکینه نی
سی دکن بوزدوم کون اوندنده قابوق | باخ کورباباقه سالین اوجانان سکینه نی
بونام خرابه دن کیده سن جاردو جسریم | الیه بوقانلو باشیوه قربان سکینه نی
پیچی کریچ اود ایتما قا اورکیهوب یوردوم | برچاره قیلیب خلاص الیه یوردا سکینه نی
سینمش بو شیشه دل پرغم که داغا | ایتمشدن الده دسته ریحان سکینه نی

زبان حال امام حسین در خصوص رفتن جناب علی اکبر به میدان

کوردوم خراب دلداساسان اسپهر مستاد | که قیمدون اولاردم یارالو کوکلم شاد
دانمندون عزت وجاه وجلالمی بحیر | که یارداچادرمی قوردوم ایلدن برباد
بویوم برابر که سیلیدیم علی اکبر | که حسرتیله اوزدوم طوی دوتوب ایدیم داماد
آتا کوردلموب اوغول بو بنه کفن سالیو | که کوندوب قویا خنجر بو عارینه جلاد
توقف ایتمیون ای آل پاک پیغمبر | دوریون ایدون بالامازینت مبارکباد

علی اکبر علیه السلام میدان

قویاندشه ی حلقه رکاب قدم | قیامت ایتدی قیام اولدی غرق غم عالم
ایدوب جمالی طلوع شرق خیمه دن تو | کراولدی مهر حریم جهانه تا محرم
قیلوب ظهور ضیا فات زینیدن تاقیب | تبان بیضه خور قطعه قطعه نور چشم
چون ایتدی قدن عقاب اوسته زین اسیده | باخانلدیردی که معراج ایدر رسول اکرم
باخانلار کوشه چشمیله خیمه کاه طرف | کوروب کلور باش آچوق دسته دسته اهل حرم
حرمدن قباقچه دوشوبدو وجد حسین | دتوب عمامه سین الده کلور اوغا منتهی خم
دعا ایدوب دیراولدم عزیزلر آمین | دیدی بابا سفر اوسته ندور بو محنت غم
دیدی گیدیم ای اوغول بو خرابات اولان چولده | سو یوخ دالیجه سیوم کوربا شهد وخون زمزم
اوغول دالیجه دوتوب برباجون سکینه یه یاخ | باشنده قاره کلور کتمیش دوتوب ماتم
آنون دولاندیر ایدیم قامتون تماشاسین | که اولماسون من اولنده بو سکلوان هم
کوردوم بجه بوسوسوز قولاردن قیلیم اوباخ | که تیپ دوتسه قباقنده مثل سرو علم
ته یار شمراو غول نیزه اوسته جان ویرکه | آنه اوتسه کرچه کوردلمویدی سخن منحکم
اوردونه کرالون الدن بابا حسینی جا قور | که قاشه باتماسون اولطره حرم اندر خم
عزیزت آتان سیلی بوکدی دلغ هجرانلن | که روزو ذیب سیلو کوکلین یاپوب حرم

دیردی فلک هانسی هما سدور
دیردی ملک بو خسا عبا سدور

دونوب باشنه بر خیمه اولجه آن
نه کوردی ایدرا هپ عیث الأمان

ایدوب هر بریسی تشنه بر یانده اعطش
سکینه دیردمیدم العطش

توکورکوزیاشین زینب بینوا
با خار حسرتیلین بشه کربلا

دیرسندن عباس اوزولدیسی ایلیم
بو غربتده سن سنز بوکولدی بلیم

اوزون قوللارون ایمدی دوتمش علم
برآزدان بو چولده ایدلّر علم

یوزدن قوتیسی دیوبجه کوردوم یا اخا
بوکون بر بریمزدن اولوخ جدا

اوشیر تهمتن غضنفر شجاع
ایدوب آل اطهاریسی بر بر وداع

مدام ام کلثومه غنچه ار اولون
کیدوب کلمه سیم بنیز پرستار اولون

چکون نازنین اول بیکسون شاداید دن
دل پرغمون غمدن ازآدایددن

غزلیات ترکی

منی بوردده سالان بر نیحالو سلطاندور
بنجه دیوم او ناحور و ملکدور انساندور

در بهشت آچلوب خلق روزکار اوزنه
بزیکی روزازلدن بلاسی هجراندور

فراء وحدت عشقیمده زار زار آغلار
ندور بو قهقهه ساغرده بیله خنداندور

فراق دشتنه هیچ دوشمون کوروم ترسا
که هر یانا با خارام سر بسر بیاباندور

بوسلسبیل و کوثر دو یا شراب طهور
که قطره قطره تجلا ایدر قدحدن نار

می و پیاله نی ساقی تجارت بوغو غادن
که پوزدیسی مجلسی لاف بهشت د مصحفدور

منیره ساقی و جام شراب و دود کباب
بو نقد عشقدور عاشقلری ایدن مغرور

منم بومیکده کنجنده قیس تک رسوا
منم که سایه صهبادن اولمشم مشهور

اومهر رویه باخماخ بودردده سالدی منی
اسیر کوشه هجر اولمشم من مهجور

نه آه چکمکه دلبروارمدو طاقت دل
نه جسم و جانده فراقون قویوب قرار و صبور

یقین که شمع صفت آتش فراقنده
یانار و صالیه تیجه بو پیر نا مقدور

اودور لعل حیاتوندان ایچمشم بر جام
که هدمیم دومنم حشره دین نکار سرور

دیون اوشیخه که کچ باخماسون خراباته
خطا چولنده منم تک دو لا ممنون مسرور

دیم که ترک ایده پرسم بو عیش صهبانی
شراب مسئله سین چوخدا او ممنون منظور

وفاسیز عمرده ساقی چوخ اعتبار اولمز
همیشه موسم کل فصل نو بهار اولمز

هانی او باده عشقیسی علاج رنج خمار
که آب چشمه ایله چاره خمار اولمز

سوروشما حالیمی ساقی که فاش اولوردرهم
منمکی تر غمیم پنهاندر آشکار اولمز

بلاده باشیمه بیلیم بو یانمش قبالیسم
که بو خسا سن الیسی دلبر دو یار اولمز

اوتیر غمزه قاشون قوش تک کمانیلده
دو لانما چوخ من بیچاره تک شکار اولمز

سنه آینه دار حسن اولا نماز خسرو خاور ... غلط سوزدور دیوم نیزه تاباجبار ون
اکر بردم کلیسادن کنارایته هزار عاشق ... تخارده عیسویند برلب خنده رخسارون

روادور پرغم اولسون کر مخاطب کمره درد شید
دل ودینین الوب الدر دیدوب نالا رخسارون

اولوب اسیر فراقون بو چشم زار آغلار ... جکر بو کوشه هجرونده تهظار آغلار
کجه کونوز ایدرم بیکه ناله فغان ... نیزه دردیم اولوب چشم روزکار آغلار
فکار النده سنوب بیکه قابله دولان ساغر ... نه وقت خنده دوبوریله خمار آغلار
عبیر رنک سولوب عشقوه آه وزاریلر ... خزان کونی دیسن ابر نو بهار آغلار

طبیب دردیمه حضرت تبشر ال پرغم
مریض اکرچه جگر حسرت انار آغلار

فلک اوردیده ومن سیونی غافلدن ... پیاله دیرمنه ساقی که دوشم دلدن
بوبون بلاسن آلوم دیر رحیق ردحانی ... حریف ساغر اولوب جلوه کر متقابلدن
جنید وبنده نی آسانده بو شراب الحمد ... ایتمشم بجه شیخ وامام وفاضلدن
سفینه کی کلیمی کرداب میده غرق ایله ... که حسرتیله دولانسون رقیب ساحلدن
قدم بو میکده یه قوبیا شیخ مستعدور ... نه جرنیلردو تمام تار زلف وکاکلدن
طریق عشقده بوخ رهنما بودوردیم ... امام شهر خبردار ایدیم مراحلدن

نه ابروی خمدور نه مژکان ابرو ... که الله اکبر کبیرا کبیرا

سوزون شربت دردا ہجراندو پرغم
لهذا یقولون مادرا شعیرا

حسرت قالوب جمالو ایله بر آفتاب ... یوزون کونور نقابنکی کورینلر قباب
راه وصال اچیلمز اکر روز حشره دین ... ذراتیدن نثار ایده هیم درز آفتاب
برموبهاسی اولمازاو زلف معنبرون ... کرتو کسه خاکپایوانه کنور را آفتاب
بحر عتابون ایته تلاطم قالور مدام ... دریا یوزنده برک شجر تک تراقتاب
کراتمه او خنجر ابرودن احتیاط ... بچکم هلال لحیه دن خنجر آفتاب
چون عاشق عاشقی کوره بیلمز او دورب ... قوبماز با خام اورار کوزیمه نشتر آفتاب
وصف زخنده هیکار زرین ورق تمام ... یا حکم عشقده ورکه دوتوب دفتر آفتاب
تا ئید آب خضردور اول دور لعلدن ... نی ذره نه قدر سیله کر شکر آفتاب
کر بور بین ایجی جمالنه دیر سه نگار حسن ... خورشید حنوه دیمرم نیزر آفتاب

هیهات پرغم اولسه بو سودادن الجیه
کر خاک قبرینی ایده خاکستر آفتاب

کوردوم رقیب ایشون عالمده آه و زار اولسون ... که قوتمادن منه برلحظه یاریار اولسون
کنار ایتدی یاریله دلداره باخ کوزون چخون ... کنار ایدن ایله نظاره بلکه عار اولسون

١٢٠

او ماه وشش بنی زنجیر عشقه باغلیالی — قو یو بلار آدمی بو شهرا بخنده دیوانه
بو مرغ کوکلمه ویرمش قفس زنخدانن — سو لبلرینیدن ایچر خالیدن یییر دانه
بو نار عشقه چوخ عاشق دوشر سمندر تک — هانی منیم کبی شمع وصاله پروانه
کوکلی عاره نیچه کیم من کبی اولور برباد — که ربا خندا چالوب چاپدوردی نالانه

بو خاک زر میده پرغم رواد کلمه هرکز
که کوندرون کیده بار حبازم ایرانه

ساراندی رنکمی بو درد غربت یوخدور درمانی — اجل تیز بو جان چیخماز که چکمیم بیله هجرانی
منی اوز دوداغندن اوزاق سالدی فلک بیلیم — بو دور خوشش مسکنم دلبرکه دیرمش کیچ درانی
کو کلده طایر درد وصالون سلبرم دایم — قفسده کیم بخه بیلم که هر دم مرغ شنجوانی
آجاسا دانه کندم بری نه خوندل ویرم — اولاندا تشنه کوسترم کورنمدن آب حیوانی
نجه کوندرا ایشم ناله اولوبدور همدم محنت — الیم قونیوبدر اکوز بولدا دولانام کافرستانی
دوشنده یادیمه هر دم وطن دور ماز کوزیوم — شرار آتش آهم یاخار کبر و مسلمانی
جمالون عکسی چون آینه دلده ویرور جلوه — اودور باخما خندان ایشوخ اوشم سونیه ایرانی

تمنای وطن پرغم کورزون سالمش بعیبر دن
الهی ایله ویران تزلیقیله ملک ایرانی

ایشهد لبون کوثر عوذ نهن نبا — فردوس برین حسنون بالای قدون طوبا

کاه اولدی روح صنعت کاه خاده ور — کاه دوربانمدا کورنه تماشادور الدرد
سنکسر عتا چلن دو لاوب تنکسار ایدر — منظور او یار عشوه ده بی جادور الدرد
هجران اودنده یانه بو جانم محوش تک — کویا کورند دلتی برستادور الدرد
قانسر یار او عاشقی چون غافل اولدور — قاشله کورز دو لف چلیپا دور الدرد

پرغم دیو بخه ایله وداع ملک خمسه
ایردی تیغه باخ که مهیا دور الدرد

سو نمه جشن ایله ایحو کاه که یاریم وار — او یار النده کوی قارزه روزکاریم وار
کیمه پناه آپاروم من او تیغ براندن — نجه کوزنیله خونریز و غمخواریم وار
آلوبدو کوکلیمی الدن بلدیم نه چاره قیلوم — نه صبر او تورماقا نه دورماقا حیناریم وار
دیسم که یوسفه مشتاقم اولدی دل خلق — اکرچه یوز او کوزلیقده شهر یاریم وار
دوتمیرم که دوتوم الحکوم کیدیم بیلم — ویروبدو وعده وصل آخر انتظاریم وار
یقین او خنجر شرکانی قصد جانم دور — شکایت ایتمیرم اوندان منتداریم وار
اسیر غم یری بو کوکلمون خرابه سیدور — نه قدر روارستم هجر آه وزاریم وار
اولنده قبرایومی شهردن کناره توتون — یانجه من سلورم بر دل فکاریم وار
کلوب کیدن یانا قو رخام بو دود آه دن — منیم بو مقبرده کیم سلور مزاریم وار
منکه کوشه غمدور بو حلقه مانم — نه قدر او سلسله زلفن تا بداریم وار

عشقوندر ایدن قیسی صحرالره مجنون
حسنوندر کورن عاشق بچه نرکس وطن اولمز

قوجالمز بو جوانلق چون نکار بر مرسن · خزان اولمز بو عمر آخر منم سن نوبهارم سن
بو زلدن فراقنده نه کثیر صبر وآرامم · که کرسن قرار اولسام منم صبر وقرارم سن
طبیبم سن که نامیدم امیدم سن · پناه وملجائم سن شهسوارم تاجدارم سن
امیر قبله کاهم سن جانم غریسم داد خواهم سن · منم عذر کناهم سن معین یاورم سن
وصال خوش سعادتم سن جانم روزکارم سن · غم سن همدمم سن کام غمیم روح جانم سن
کلید باب نظمم سن ضیاء عینم نعیمم سن · مدام اعزاز فخرم سن جهانده افتخارم سن

رواج اولدی شرح عشقوندن باتوب نظم نه غم
ازلدن رونق شعرم کلام ایدرم سن

اشاره بشقاوت ابن ملجم علیه اللعنه و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

اوکا قرداغلی باغ عشقی قیلوب برسم · یارالو کوکله کوزیاشی ایدوب مرهم
ملامت ایلمون سیز منی مسلمانلار · بچه بو داغ مراد ایله الکلثوم خرم
کوردوم منم کیمی هر لحظه باغری قان اولسون · که مونسم غم هجرانده وخوش کونم ماتم
روا دو صبح و مسا بلبل افغون فریاد · که باشم قوبوب کلیر ایاغنده خار ماتم

منم خالم اولعل لب لعل بقادن دور · که زنده ساخلیوب اعجاز من مسیحانی
صالوب تجارت چین خط وی روشن [illegible] · دیروب قسیم الله لف عنبر افشانی
اوتارنده قویاکر برقدم کلبا [illegible] · جکر بو بیرکزاجانه جمله ترسانی
سپاه غمزه اوروب خیمه ده دیرچشمونده · که صف چکوب دیرسن لشکر سلیمانی
کلوب سعادت ایله نازادنه برقاش اوجناسا · خراب ایدوب ویرو تاراجه روم ایرانی

بوزهره فاشیله پرغم منم نه سرکارم
بسمده مطرب وساقی شراب ریحانی

کیفیت رؤیای ابن غلام آستان امیر المؤمنین علیه السلام

آخدار کوردوم بوکجه عالم رؤیاده سنی · بخت یار اولدی که کوردم شب یلداده سنی
ماه رخساره زلف ابر صفت سایه سالوب · باسمتام باغر غمیه بریزم دل آزاده سنی
اوقدر عذر کتوردم او بوجرم حسنات · کرکوب سینیله کوردم محشر کبراده سنی
آخداراندا ناهی صاحب او کوزیره بیشقنع · بن بیچاره ده آخدارام اوصحراده سنی
صحن رومنده کوکب سیره کوز رهنده [illegible] · باغ جنت یار آده حق ایلدی دنیاده سنی
باده عشقون ایچوب سلطنتن باده ویرور · بر نظر کوره اکر هر بچه شهزاده سنی
بو بچه حندرد ایش سیله مشهور جهات · مصر روم وحلب وبلخ وبخاراده سنی
قانه دوندرد کمنم باغریمی بو فکر وصال · قالمیوب فرصت اهم که سالوب باده سنی

١٢٣

من او رقیبا متمی کورمشم کید ایر اهنده | کر وعظ اندوب منعی ورخو تمار مخشردن
حرام اولوبدر می ایچمک بزیم شریعتده | باجان شیشه‌ی یزه بو خبر پیمبردن
دوشوم ابا قواساقی بوبون بلاسین آلیم | دیو بحث ایدرمنه برجام اوروح پروردن

خمارخانهٔ مهرایچره زاغ اولور طوطی
غذاسی کراولا پرغم بوشیر وشکردن

هنجکس ستکلده قالمار شکلن غفار اچار | باغلانان دربا غلاقالمز غنیدن ستار اچار
هجر اوی حق عاشقینه کربلا صحرا سیدر | عاشق بی چاره نون کوکلین وصال یار اچار
نطقم اولمش بن کهشار لبوندن نغمه ساز | شکری طوطی کورنده عشقیلن منقار اچار
بیله حسن اولمزکه ترسا کورسه دیننن دونز | ترک ایدوب عیسانی بو نقشدن زنار اچار
کلبهٔ درویش دل بر دلکشا میخانه دور | بو خدوراذن غباره کلسون قاپو سین دلدار اچار

عقده لر دست یدالله‌نده پر عزم جدا دور
قید عقده قورخما قیماز عاشقین ناچار اچار

هجرونده اوساندیم دیدیم الله نوکلر | دوشدیم اوده یاندیم دیدیم الله نوکلر
ایتدیم اوزومه کوشهٔ صحرالری مسکن | هر یانه دولاندیم دیدیم الله نوکلر
هر لحظه کوکات تیر بلایه سپر ایتدیم | ذکد قجه دایاندیم دیدیم الله نوکلر
هر لعنه که اغیار اوروب باغریمه یاپیدم | پر یمدن اوتاندیم دیدیم الله نوکلر

غزل با اصطلاح روم

بر غماکوی محبتده بو عمر اولدی تمام
عشق سرنده خطاکورمدیم الله علیم

منکی میله کلوب تحبت کج مدارادن | بیندوم بلا کوپایم دو شمری بوسودادن
بو عشق نطق دکلدیر دیندیرم دلیسون دردن | کوردوم مرا فی ندور جکمز ال بوغوغادن
دیار عشقده مشهور خلق اولوب مجنون | بالاندو منجه بلا جکموب دو لیلادن
نشان ویرون منی عاشقلر همیون رسوا | بلایه دوزمین عشاق چجنون آرادن
الیمده زمر محبت علوم حکمت دور | سوروش بو مسئله نون دوغرسن مسیحادن
سپهره غالب اولان برق تیغ آهمدور | خیام چرخ دو باج ایترم ثریادن

اوماهوش دل پر غمدن ایتجوب دونمز
کلیم اکرچه ایاق چکجه طور سینادن

محبت اوز طبیبم دور که دوفتر آشناسندن | ایاق چکمز یار ایوکوکلمون ظلمت سراسندن
یاملدا عشق تک حاذق طبیم دارندندر سن | سیزیلدار جسم وجانم کپرکون قانیز یاراسندن
سنه قربان دو بو جانم اکر کلس عتاب اوسته | جیک ابرو خنجرون اورقورخماز دلبر خون بهاسندن
کوزون چخسون رقیب ال آزایله اوزو ادرورسوا | قیامت قوبسا کوکلوم ال کتورمز مدعاسندن
اکرچه ستان وصال ویرمز رضایم من | دیریکی اذن اوپیدیم اول دردلو سراسندن
دیون کرزین می ایچمکدن منی منع ایتمه‌سون نعیم | که بیهانتی که میدر اولونون زهد ریاسندن

بسم الله الرحمن الرحیم

اول علی آندن امام برحق ایکیجی حسن حسین برحق
اوچونجی زین عباد باقر آند جعفر موسی آخر اید
ایمون علی نقی بو شهزاده حسن که متقی بود
تم رسول درکن بین بر جم ائمه مهدی
اید

[illegible] چولره جوج بر یار غم ایدی
دیلرسه یار رسوا التفار غم
دیلرلدر بجیم آخو قاره کل سیر
کلوبدر بو قوغون زاره سن سیر
دلبار حالم اودلاره لین سیر
یو چولره [illegible] غم ایدی
بخبر کزرلین کزرم قاره چلول حالی
نه غیلی چکوم بجران جفالی
کل غنچه گلوم بالون یارالی
من یار یاد ایدر غم اوغ

لطیفه

کوزدن ننده اسم آتی سعادتمند — که در محبت مولا بدو پیاکه چند
کنوردی آغز دقرده جبر سیب خیال — حدیث نان و پنیر از برای حاجتمند
بو بشکن عمرمی صرف ایتدم آه ودریغ — دمی نشد دلم از کام دیگر خورسند
المده وار ایدی باد فنایه ویردم هپ — ولی بهر دو جهان پول میکشایه بسند
سکندری ایدر عاجز بو نحس بو پیزرق — چنانکه قرب که اجنبت نرددو لیمتند
کچوب بو غازیمه بو طوق فقر مولانا — نزحمی که مرا قطع شد صدای بلند
بو مرغ طبعمی شاها سالوبدر جو صلادن — که نیست حالت تقریر بر خدا سوگند
بواچ قارن چورک ایستر بولوت قارین بالتار — که شاخه شاخه هویدا ازدو پهلو وبند
کو مورجو بالی ایاق بنده خانه دل چکمش — زدست جای خطائی که یعنی خاکش فند
قزال کو موشی بو کنوب جیده بو حدیرده — که در تصرف هر کس نمی بود پیوند

دکان لطیفه دو بیتی پر غما منظور
بود براد ردین ار شنیدنش بهم خند
حسب بفرمائش مخدوم مکرم و برادر معظم مهندس احمد آقا طبع و تحریر شد
فی شهر رمضان ۱۲۹۶

فرشیدن نورده کزبراده
~~...~~ دردبلاده

فراق هجرلن درد بلاده
قالی درده لکی بر یارارده
نه جوددر بر نفس بریارغم ادغ
غم اولسون او زلف مشکفامه
~~فراقوننده ... اولدیجه~~
~~کیدر ...~~
لیدر ... شمول جداده اندر ...
که باله ... جان دنیاده ...
ندور جیحون سیئول سرداریم ادغی

۲ کمه درد فراقون ایلیوم ...
کمه ... درد ... قلوم ...
شهید اولدی ... قوم فرداکی
۲ قلوم ... بدبخت کل ...
مسنر حالدری غم خاریم ادغ

تاریخ مولودش نور چشمی
روز دوشنبه ۲۸ه صفر المظفر
۱۳۳۲

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره

یا علی یا علی یا علی